150

Taḥrīmu'sh-shahādatayn.

(Shīʿite tradition about the Imams).



یا رب العزت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن افاض علی الشهداء سحاب الرحمة من السماء و اعطاهم نعیم الجنان فلهم روح
و ریحان و احیاهم بحیوة لا یحوم حولها فناء و لا زوال و لا انقطاع فهم فی عیشة
من الرضوان و الصلوة و السلام علی خیر من شهد لدعوة الخلق الی الحق بصدق البیان
فهو الذی لیس کمثله شیء من الملک و الانس و الجان و هو عین الاعیان و علی اله و اصحابه الذین
جاهدوا فی سبیل الله و بذلوا اموالهم و انفسهم ابتغاء لوجه الرحمن فاولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و غفران و هم هداة سبیل الایمان و العرفان اما بعد
بر کسانیکه سلوک طریق هدایت بر گزیده و دامن فکر از خس و خاشاک ضلالت
بر چیده اند مخفی و مستتر نخواهد بود که ماجرای شهادت جناب سبطین طیبین بشر
حسنین علیهما التسلیمات و التحیات که الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة طغرا

فرمان

وهمان مناقب سالست و شهدان ابنای و بهار ریحان بتای من الدنیا گلی از گلستان فضایل
این برگزیده منبع انسان خاصه سانحه کربلا و واقعه شهادت سید الشهدا علیه الوف
من التحیة والثنا امریست که عقول عقلا دران متحیر و هرکسی از اهل خرد در اکتشاف آن
گم کرده پایه از سر رشت که راکبان صرصر همی باین محبوبیتی که نسبت بامحبوب خدا یعنی
حضرت سید الانبیا علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند و دوی ابنیه بمصیبتها ورزیدند
و تحمل ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این از چه باید گفت جز معاملات عاشقانه
دیگر نیست و حالات معشوقانه دیگر ~~کلی~~ را چه غم بر سر بخت تحمل بست
هر جا غمیست بر دل مجروح بلبل بست پس سلفا و خلفا از علما و فضلا سخنها درین باب
گفته و در تحقیق در مسلک بیان سفته اند لیکن سخنی که ره بجای برساند و حرفیکه
دل سامع بآن قانع شود بحر کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة المفسرین
زبدة الاصولیین والفقهاء والمتکلمین مولانا و استادنا حضرت شاه عبد العزیز
دهلوی تغمده الله بالرحمة والغفران و اسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات
ملکی صفاتش بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
از توصیف افتاده فرع صماخ نکرده که در رساله سر الشهادتین برده از
روی این راز سربسته نگشوده و این سر مکتوم را چنان وانموده اند که نقش جلی اوله

علی اران عماری و اسفار مسطوله و فصلاً اران حالیست و رساله مزبوره

با کمال بلاغتی که دارد هرچند برای ایضاح مرام و کشف مقصود کلام کافی و وافیست

لیکن چون شاید تعبیر بحلیه عبارات عربی جا گزین و با نفس بعنوان شستن مثمر این

گشته منفعت عام را فایده تامه داعی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی آمد

تا نفعش عام و فایده اش تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله که بنحو ابیات

شعر فی المجله سنتی نشو کافی بود را بل سمی قافیه کل شیوه لسان اشد

روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب مستطاب والبصیره مانده گلهای تدقیق

در ریاض تحقیق و مانده خواست که بزر لیه ترجمه رساله مسطوره با تحصیلات سبقی

که ذره را با فقاب آفتاب بر دارد و با کسب این سعادت علم افتخار برافرازد

جانی با وجود ضیق وقت از کثرت مشاغل در اندک مدتی با اقدام این مهم

دست ساخته و در بسیاری از مقامات با ضافه روایات پرداخته و حاشیه ها

نموده باب تفصیل بر روی احباب گشوده این ترجمه را موسوم به تحریر ... نمود

نموده و ها انا اشرع فی المقصود متوکلا علی مفیض الخیر والجود انه ولی التوفیق والهدایه

وعلیه التوکل فی البدایه والنهایه قال الاستاذ العلامه انار الله برهانه

وافاض علینا فیضانه اعلم رحمک الله تعالی ان الکمالات التی اشرقت فی

علیم الله

علیهم السلام قد اجتمعت فی نبینا صلی الله علیه وسلم بدان رحمک الله که [illegible] تعالی البته

کمالاتی که متفرق و منتشر بودند در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه مجتمع و فراهم

شده بود در ذات پیغمبر ما علیه الصلوة والثنا و تفصیل این اجمال آنکه ارشاد میرود

فقد اعطی الخلافة کما اعطی آدم و داود علیهم السلام واعطی الملک کما اعطی سلیمان

واعطی الحسن کما اعطی یوسف علیه السلام واعطی الخلة کما اعطی ابراهیم علیه السلام واعطی الکلام

کما اعطی موسی علیه السلام واعطی الشکر کما اعطی نوح علیه السلام یعنی تحقیق داده شد

خلافت و نیابت را چنانکه داده شد آدم و داود علیهما السلام و داده شد ملک سلطنت را

چنانکه داده شد سلیمان علیه السلام و داده شد حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف

علیه السلام و داده شد خلت و اتحاد را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد

کلام و خطاب را چنانکه داده شد موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را

چنانکه داده شد یونس علیه السلام و داده شد شکر را چنانکه داده شد نوح علیه السلام

مخفی نماند که پیغمبر ما که هر یکی از انبیای کرام وصفی و لقبی خاص است که باعث امتیاز و موجب

اختصاص میشود یکی از آنها چنانکه وصف خلافت که عبارت از نیابت حق و تبلیغ

احکام شرعیه و ترویج امور دینیه و سیاست امت و تدبیر مملکت و انتظام عالم و اصلاح

بنی آدم و دیگر امور متعلقه بصلاح معاش و معاد بندگان خدا و وصف ملک و سلطنت که عبارت

واعطی العبادة کما اعطی یونس علیه السلام

از ربوبیت عامه و ملکوت تامه است و وصف حسن و جمال عبارت است از تناسب
اعضا و صباحت خد و رشاقت قد و ملاحت رنگ و لطافت بدن و خوبی چشم و
و دیگر لطافات و شیونات محبوبان که نه در قیاس و تخمین عقل و در آید و نه میزان
اندازهٔ وهم و گمان سنجد و وصف خلت که عبارت از یار جانی و دوست روحانی
که تعبیر بسمی یک جان و دو قالب کرده اند و لهیمیعنی شانی از شیونات خلت انسانی است اما
نسبت بحضرت حق جل و علی بمرتبهٔ عظمی و عطیهٔ کبری بجایی رسیده که قابل شرح و بیان
چنانکه گفته آمد که انعقد محبت و کیفیت صرف است که تعبیر و تصور آن از قوت تعلق
با قوالب الفاظ پاک و معانی برآمده و وصف کلام که مبنی از ترتیف تکلمی
علام است و وصف عبادت که لطایف شعر از اظهار تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد
عظمت و جبروت معبود است و حقیقت استهلاک هستی عبد در هستی حق است بنحوی که
نقش ما سوای معبود در نظر عابد نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عابد هیچ در میان نباشد و در
شکر مراد از قضای حق است بدون صرف اعضا و جوارح و قلب و روح در
مخلوق برای آن شده حاصل نشود بلکه اکثر تعبیر بنس الفاظ شاکر درباره نعم ماننداد
وانسب بالجمله وصف خلافت که موصوف بآن آدم و داود علیه السلام بوده اند چنانکه
ملقب به خلیفة الله گشتند و ملک و سلطنت که از اوصاف غالبه حضرت سلیمان

وحسن و جمال که ضرب المثل بان یوسف شده و خلت و اتحاد که مشتهر بان ابرهیم نصاب است

خلیل [illegible] گشته و کلام که لقب کلیم الله کاشف از موصوفیت موسی بآنست و عبادت

و طاعت که یونس باتصاف آن مشهور است و شکر که ابرا نزد نوح کرده اند

مجموعه این صفات و گلدسته این کمالات ذات معدن حسنات البشر و کاینات

علیه الصلوات و التسلیمات است خوش گفت آنکه گفت ـ حسن یوسف

دم عیسی ید بیضا داری * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * ملکه اگر دیده

بصیرت داشته بنظر تعمق و امعان رود حضرت ختم المرسلین علیه الصلوة

و السلام سمند تک عالم را در حمله اوصاف کمال بر آمده علم قصب السبق ربایی

درین میدان بر افراشته قدم اعجاز توام را از سایر انبیا فراتر گذاشته اند

نمی بینی آدم و داود را اگر ملقب بخلیفة الله ساختند نوبت محمد رسول الله

بیچگانه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان حاضر نمود

حق جل و علی بخطاب سید الانبیا در عقد حضرت زینب زوجناکها فرمود

زنان مصر مشاهده جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب

در آنچه بکمال نطق صورت من رآنی فقد رأی الحق دیدند ابریشم اگر لباس

حلت نوشیدند محمد لباس محبوبیت در بر کشیده موسی اگر کلام حق بطور از دور

شنید خیر البشر حق را بر هوش از هر دیک دیده سر وید شهر بعبادت اگر یونس بن
متی هست داود نعت فالصب منشور مصطفی هست نوح لشکر اگر مشهور هست احمد در صبر و
شکر مرد و مشکور المختصر هر جمالی و کمالی که به انبیا داده اند همان و بهتر از آن بحضرت او
داده اند چنانچه صفات مذکوره که هر وادی وادی در ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور
گرفته اند اجتماع و ازدواج آنها در رنگ ذات پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله
وسلم جلوه دیگر و کمالی دیگر پیدا کرده بی جیش شیرازکه دیگران عاری از آن دو امتیاز
کلی و اختصاص جلکی هست آن حضرت خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه وسلم را خصوص و امتیاز
بدیگر اوصاف و کمالات بیشتر ساختند ما شاء افضلیت بی پرده بر منصه ظهور جلوه گر شد
و نقش اشرفیت بی شائبه خفا و اختفا بر نگین شهود نشسته اند اضافه می شود و قد
زیدت له کمالات اخر من انواع الولایات والمحبوبیة المطلقة والاصطفاء المطلق والرؤیة
والتقریب التام والشفاعة العظمی والجهاد مع اعداء الله الی غیر ذلک من الکمالات
کالعلم الوسیع والوفاء التام والقضایا القضایا والاختصاص القراءة
وغیرها و به تحقیق زیاده کرده شده برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم کمالات دیگر
از اقسام ولایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلق و دیدار
حق و قرب تام و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و غیر این کمالات

کالعلم

کمالات دیگر هم اضافه شد همچو علم وسیع و عرفان اتم و فضایل و تقوی و اجتهاد و عبادات و
فواید که بغیر آن نباید دانست که ولایت عبارتست از تصرف در ثقلین و قرب منزلت نزد رب المشرقین
و رب المغربین و این تصرف عام و فرمان تام متنوع بانواع کثیره و منقسم باقسام عدیده است که بیان
تفصیلی آن بر صفحه این صحیفه گنجیدن هم نتواند شد و از اینجاست که الولایة افضل
من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی که عبارتست از معامله راز و نیاز با خدا و قرب تام
با مولی است افضل از جهت نبوت است که مراد از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی است
و محبوبیت مطلقه تعبیر از آنست که جمله اقوال و افعال و اعمال و احوال در ظاهر و باطن محبوب حضرت
حق باشد و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا بلکه وجود کس سرتاسر مقصود و مطلوب حضرت مطلق گردد
و اصطفای مطلق که اظهار تعبیر محبوبیت مطلقه است در واقع کنایه بینه و برهان آنست چه
محبوبیت ملازم مقبولیت است پس مقبول مطلق البته محبوب مطلق باشد فلهذا تقدیم محبوبیت
بر اصطفا اختیار افتاد و با این ترتیب وضعی مبانی دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آمد
و ملاحظه تقدم و تاخر فیما بینهما عقلیه از دست نرود و در رویت که عبارت از دیدار
حق است تحقیق همین است که در شب معراج بدیده سر دست داده و قرب اتم که از کلمه ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی تعبیر الیست هر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال دو
کمان که با هم پیوسته شده و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی هم آغوش با دیگری گردد

قرار داده شد لیکن قرب انفصالی که مقدمه آن آیه وافی هدایه سبحان الذی اسری بعبده لیلاً
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی باشد نسبت بذات شیئی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست بتناهی نیست
که بپای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شاید این قصه را بهر اطلاق و دلالت در او نوشتن
بیان نباید کشید جایی که مثل روح الامین بقربت و منزلتی که دارد در مضمون این شعر اگر یک سر
موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم زبان گشاید ظاهراً ابهام واده ها باشتوشان بیان نکو
راجع بار آنکه آنجا پر پرواز گشاید و شفاعت عظمی که مقدمه آن نجات از تجلی و خالی که
جمله انبیاء کرام در این ضغطه بجز استظلال بحمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمه
آن استخلاص سایر عصاة مومنین از نار جهنم است که رضای شفیع المذنبین منطوق ولسوف
یعطیک ربک فترضی بذوق آن شکفته اند خود ظاهر است و هر یکی از آنها با بروز جهاد
با دشمنان خدا اختصاصی است که احدی از انبیاء غیر آنحضرت علیه الصلوة و السلام به نفس نفیس
خود بقتال مامور نشد و این حکایتی است که شعر از منشآت شجاعت است اگر کلام معجز نظام
انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب محمد اخبره بر آن گواه است و علم وسیع که مؤدای
علمت علم الاولین والاخرین گلی از این گلستان است و نداء فاوحی الی عبده ما اوحی ثمری
بوستان خارج از نطاق ناطقه انسان و حیز عرفان اتم از مقدمه قرب اتم ظاهر
که مقاربت بیشتر معرفت زیاده تر و چون قرب اتم بجایی رسید که کنه ابر انده

علی

6

عقل‌ها در وی حیران شوند و بدل بس عرفان قائم تا مرتبه فائز که هوش و حواس از ادراک آن عاجز
و مستغنی گشته که عبارت از رفع قضایا و قطع منازع میانه بندگان خدا از ملاحظه خلق
و لطف عمیم ان صلح کل و هادی سبل هدا و سویدا که متخاصمین هنگام فیصله در حق و باطل بجز
صورت رضا در هر راه دلها نمیدیدند و غیر از امنّا و صدقنا شایسته مقال را در عوض
بیان نمیکشیدند و قانون فتوی از نظاره سواد کتب احادیث و سیر تصاویر اخبار
با فضیلت و دستور العمل برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد مجتهدین بنیاد که وحی باطنی عبارت
از آنست بعد انقطاع وحی بضرورت فوت حادثه عمل بارای قاضیان مبتنی بر آن قاعده
کلیه بری خبر نیات اجتهاد جمله مجتهدان و تعیین که معامله محاسبه اعمال بندگان و جزا و سزا
مبتنی بر آنست انواع جزء و قصاص و جنایات و تغییرات منادیان و کمال قراء که مشتمل بر
صورت تجوید و وجوه اختلاف کلمات و حروف قرآن است به تفاصیل قراء سبعه
غیر آن مستغنی از بیان اما غیر این کمالات کمالاتی دیگر در ذات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند
پس سبحانه آنچه متعلق به جسم مرتبت است آنست که از پس پشت همچو پیش رو و در شب تاریک همانند
روز روشن میدیدند و این سویه دلیلی است روشن بر آنکه بدن لطیف و عنصر لطیف
گویا روح مجسم بوده که کارهای قضا باشره ارواح مقدسه ترکیب داده انوار
انوار مطلق بر روی آن گشاده و قوت بصارت بجایی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینه منوره

کعبه معظمه را خم سر دیده سمت قبله راست نمودند و یازده ستاره عقد ثریا فی نیابه

تکلف بدیده ظاهر شمار می نمودند و درین مقام تماشا کردنی است که نگاه معجز انتباه در حقیقت

در بین حق بینی بوده که هرجا که میرسید کار خود میکرد و کمال شجاعت مجدی بوده که

روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرموده ارشاد کردند

که امید صعود افتتاح بابی از ابواب آسمانی که بیشتر ازین مفتوح نگشته نکوتر بر سید و ازان

باب هفتاد هزار ملک برای متابعت سوره انعام جهت نزول از آسمان بسوی زمین

کشیدند ازین حدیث قوت شنوائی و بینائی هر دو یافتنی است که هر قدر که با حضرت

علیه الصلوة والتحیه عنایت شد نصیب دیگری نگشت و کمالاتی که مخلوط بلعاب دهن بود

خود مشهور است چنانچه شفای درد چشم حیدر صفدر در خیبر از ملطبه مذاق شریف

دست داده و رفع تشنگی امام ثانی نیز از همه اشیا عشر از برکت لب شیرین بلسان اعجاز

بیان بالاتفاق افتاده که تمام روز از شیر ارضعی آب ندیدند و در رفع تشنه را

در واقعه کربلا اطفال اهل بیت عظام همین معجزه را در انگشت بکرات علی الدوام مکیدند

و حلاوت آب دهن که نشان عسل شکسته و قوت شیرین در گلوی قند مکرر گره بسته حلاوت

بود که یک قطره ازان آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار و نمود و از

حسن و جمال و نظافت و لمعان نور کمال جلوه که دهان پر ضیا ماه تمام افتاده چنانچه روایت

براء بن عازب بران گواه است که در شب ماه آن حضرت علیه الصلوة والسلام را حله
سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آنحضرت و نظری بجانب ماه میکردم بخدا که لمعان نور
آنحضرت غالب بر روشنی ماه بود ازینجاست که گفته‌اند تو بدین جمال و خوبی بر طور اگر
خرامی ارنی بگوید آنکس که بگفت لن ترانی و حال لطافت و نظافت کف و عطر بهره‌
و عنبر افشانی شمیم بدان از حدیث انس بن مالک حالی ارباب خبرت و اصحاب بصیرت است
که ما مسست دیباجه و لا حریرا الین من کف رسول الله صلی الله علیه وسلم و لا شممت مسکا و
لا عنبرا اطیب من رائحة النبی صلی الله علیه وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوة والسلام
زیاده تر از دیبا و حریر بوده و شمیم عطر نسیم بدن مبارک بای تفضیل بر روائح مشک و عنبر
گشوده و ازینجاست که از هر کوچه و کو که میگذشتند رهگذر تمام معنبر و معطر میگشت حتی
بهمین علامت نشان میکردند کسان که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسیدند و علی هذا القیاس
دیگر کمالات بدنی که بیان آن بسطی در کلام خواهد اما ورای این قسم کمالات پس کلام نمی قمر
خود اظهر من الشمس است که از حد بیرون یافته اشتهار یافته چندانکه راجه سراندیب کاینده تصدیق این
سانحه عجیبه بر سماع خلایق داعی شده مشرف باسلام گردید و راجه بهوج حاکم دکن
وقت خفتن خودش این معجزه را بچشم سر دید و کمال سیر معراجی و سوار براق و گذشتن
از سدرة المنتهی و رسیدن تا قاب قوسین او ادنی بمنطوق سوره اسری عیان است و عیان را

که بیان و کمال اول بر آوردن سر از قبر بر روز محشر و حصول افاقه از بیهوشی از همه پیشتر
و سوار براق و بودن بمقام برابر ملائکه در علو و حجاب است عرش بر کرسی علیین و مقام
محمود مشرف گشتن و لواء الحمد در دست داشتن و حضرت آدم را با ذریت در ظل آن لوا گذاشتن
و اولین گذر از پل صراط فرمودن و سابق بر همه در بهشت گشتن و مرتبه وسیله که فوق
آن هیچ مرتبه متصور نیست احراز یافتن و در مقام شفاعت تجلی بالطبع شتافتن بهم مخصوص
بسرور انبیا علیه الصلوة و التسلیمات مجلاهای صفای جمالش که از دایره تخمین و تخمیر
بیرون است و احصاء صفاتی که از دوره تحریر و تقریر افزون است کار قلم و زبان قلم
نیست لیس بیان بشر که علم احتضار درین فضا باید الکار برافراشتن و همان بیان که مضمون
مصراع مشهور طیب اللسان با زخشت یعنی ۶ بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر مفهوم
نشود که الصفات سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بجمله کمالات مسلم لیکن کمال
شهادت که به گواهی خبر صدق اثر وَدِدْتُ اَنی اُقتَل فی سبیل الله ثم اُحیی ثم اُقتل ثم
اُحیی ثم اُقتل با بقدر اهتمام آرزوی حصول و انصرام آن بسته بند بمعرض التوا مانده بسر که
اسد راک همین سخن نیست که بقلم سرعت رقم مسرود لکن نقی له کمال لم یحصل به فیه وهی
الشهاده لیکن باقی ماند آن حضرت را کمالی که حاصل نیست اکتساب را بدان
شهادت است و جبر عدم حصول چنین کمال محبوب درگوت به نفس نفیس فی خبری باشد سخن

در نظر خواص و عوام مشهود و این سانحه یعنی افتادن خون حضرت عثمان بر آیه مذکوره وجه
تسمیه آن این آیتی است از آیات الهی که تفسیرش محتاج شرح و بیان نیست و مخبری از
واقعه شهادت حضرت سیدنا یعنی علی مرتضی علیه التحیة والثنا اینست که از عادات
شریف آنحضرت بود که در تاریکی شب برای اداء نماز فجر از خانه بر آمده بمسجد کوفه تشریف
آورده مردم خوابیده را الصلاة الصلاة گفته متنبه میفرمودند تا بیدار شده به انجام وضو
و طهارت بپردازند روزی بهمین عادت از در مسجد در آمدند که از عقب مشئوم ابن
ملجم ملعون یک ضربه شمشیر زهرآلود بر سر مبارک آن سرور زد هر چند زخم کاری نبوده لیکن با زهر کار خود
نموده و این ماجرا بروز نوزدهم رمضان سال چهلم از هجرت که زمان انقطاع خلافت نبوت بوده
اتفاق افتاده بروز بیست و یکم آن ماه بمجلس شهدای علیین و بمستقر عظمای
خلد برین گشتند انا لله و انا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت بر نفس نفیس
آنحضرت صلی الله علیه و سلم منحصر در همین صورت بوده که معرکه جنگ با کفار لایق
اعلان و اشتهار خلعت شهادت میپوشیدند یا بالکل در پوشیده صورت استشهاد
در آینه اشقیای دیدند بر تقدیر اول شان و شوکت اسلام می شکست و انتظام
دین از هم درهم و برهم میگشت و بر تقدیر ثانی امر شهادت بحد شهرت و اشتهار
نمی رسید بلکه شاید شهادت حله کمال و کمالات می پوشیدند چنانکه مشهور اند بلی و لا

الشهادة لان تمام الشهادة ان تقتل الرجل فی الغربة والكربة وان تعقر جواده

ویلقی جثته مطروحة ولتقتل حوله جمع کثیر من اعزة اصحابه واقاربه ویلاد امهات ابنائه

وان یؤسر نساؤه واماؤه بکل ذلک فی ذات الله تعالی یعنی شهادت با تمام نمیرسد

زیرا که تمامی شهادت آنست که کشته شود مردی در حالت غربت وکربت وپی کرده شود

اسب وی کشته او وانداخته شود بدن او بر زمین کشته شود گرد او جماعت کثیره

از عزیزترین یاران وخویشان او وغارت کرده شود مال او واسیر شوند زنان او

ودختران وزنان او وهمه این صدمات محض برای رضای حق تعالی باشد واگر فی سبیل الله

این جمله مصائب را بر خود گوارا سازد وچون حصول چنین شهادت که فائز بدرجه تمام

کمال باشد به نفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلا واسطه ممکن نبود قبضت

علمه الله تعالی انا یلحق هذا الکمال العظیم بسر کماله بعد وفاته والقضاء ایام

خلافته التی تنافی المغلوبیة والمظلومیة بر جانبه من اهل بیته بل باقرب اقاربه

واعز اولاده ومن یکون فی حکم ابنائه حتی یلحق عالم بکماله وینبع کمالهم فی

کماله پس تقاضا کرد حکمت وکارسازی خدای تعالی که لاحق شود منتهم گردد این

کمال بزرگ که همواره محبوب ومرغوب بوده است بر کمالات او بعد وفات او و

عقب انقضای ایام خلافت نبوت او که منافی مغلوبیت ومظلومیت است بوساطت

وادنی

و چون از اهل بیت او بلکه بواسطه نزدیکترین اقربای او و عزیزترین اولاد او
و محبتکه باشند در حکم پسران او با حالت ایشان ملحق و منضم بحال او شود و کمال ایشان
در ضمن کمال او مندرج گردد متوجه شد عنایة الله تعالی بعد انقضاء ایام الخلافة الی ایام
الالحاق لیس متوجه شد عنایت جد ایشان و اراده او بعد گذشتن ایام خلافت بطرف
بطرف این الحاق با این کمال هم ملحق و منضم گشته بر کمالات آن حضرت گرد و دولت
منتظره برای حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین علیهما السلام مناب
جدهما علیه افضل الصلوات والتحیات وجعلهما مرآتین لملاحظة وجدین لجماله الی آن
و قائم مقام آن عنایت و اراده الهی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام مقام جد امجد
ایشان و گردانید این هر دو قرة العینین را دو آئینه برای ملاحظه کمال او و دو جاره برای
مشاهده جمال او بصورت کمال شهادت در این مرآت رسول نما مرئی شود و صفای
ظلیت حسنین عکس شهادت رسول الثقلین گردد و چون شهادت در نفس الامر متصور
در دو قسم از سریه و علانیه داشت و هر یکی را از آنها لوازم و آثار مخصوص است کلام
در تقسیم تفصیل آن معروف است و اذا کانت الشهادة علی قسمین شهادة سریة و شهادة
علانیة قسمت علیهما و هر کدام را بود شهادت بر قسم یعنی شهادت سری و دیگر
عیانی و اجتماع این قسمین متضادین در محل واحد از محالات است قسمت زده شد بر آن امام

یعنی یکی را از سبطین طیبین شهادت سریه دادند که در جلباب خفا و اختفا تا بد ظلش
مستور و محجوب ماند و دیگری را شربت شهادت علانیه در چشانیدند تا صورت این
ماجرا چون آفتاب نیمروز از ارض سما آشکارا و هویدا باشد و از آنجا که غیب سما
و سر را بر علانیه تقدم بمثابه تقدم طبع بر وضع است و سر مثل اجمال است
و علانیه بنحو تفصیل و تفصیل بعد از اجمال اوقع و ابلغ فرزند اکبر را مخصوص بقسم
اول نمودند و فرزند اصغر را مخصوص بقسم ثانی تا محافظت تقدم و تاخر رتبتی
میانه سبطین از دست نرود و ظهور شهادت بعد سریه بنحو وقوع تفصیل
بعد اجمال صورت پذیرد و اجمال بمثابه تفصیل است که ارشاد میشود فاختص
السبط الاکبر بالقسم الاول الیس مخصوص گشت فرزند اکبر با قسم اول یعنی شهادت
سریه حال الشروع در لوازم و اثنا آن میرود و لما کان امرها مستورا لم یظهر
بما ذکر فی الوحی و ابهم امرها عند الوقوع الصباحی وقعت علی یدی زوجته
والزوجیه من علایق المحبت دون العداوه و کل ذلک لانه مبنی علی الستر والاخفا
و لذلک لم یخبر به النبی صلی الله علیه و آله و سلم و لا امیر المومنین علیه التحیه و الثنا
و لا غیرهما و هرگاه بود حال شهادت سریه پوشیده گاه نهان از نظر مردمان ظاهر
نگشت و گر آن در وحی و مشتبه ماند حالش نزد وقوع نیز تا آنکه واقع شد

بر پوشش زوجه او و حال آنکه مزوجیت از علاقه‌های محبت است نه عداوت و اینهمه
برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر ستر و اخفاست و لهذا خبر نداد بوقوع آن
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نه امیر المؤمنین علی علیه السلام و نه غیر ایشان یعنی کسانی که
مبنای این قسم شهادت بر ستر و اخفا بوده از کتمان این راز ناگزیر بودند
لهذا وقوع آن از دست زوجه که آنهم چو این چنین کار نباید برای اشتباه و استتار
صورت بست و نبایستی در وحی سماوی و هم در خبر خیر البشر و نیز در آثار جناب
حیدر صفدر وارد نگشت تا این سر مکتوم قبل از وقوع در پرده احتجاب
باشد بخلاف قسم ثانی که مبنای او بر شهرت و اعلان است چنانکه حال شهادت
بنابرین مشهود شد اختصاص السبط الاصغر بالقسم الثانی ولما کان مبنی امره علی
التشهیر والاعلان انزل اولاً فی الوحی علی لسان جبرئیل وغیره
من الملائکة ثم تعیین المکان وتسمیته وتعیین الزمان وهو سنه احدی
والستین ثم اشتهر امره واعلن ذکره علی لسان امیر المؤمنین کرم الله وجهه
فی مسیره الی الصفین و اختصاص یافت فرزند اصغر بقسم دوم از شهادت
و هر گاه بود مبنای امر این بر شهرت و اعلان نازل کرده شد اول در وحی
بر زبان جبرئیل و غیر آن از ملائکه بعد از آن تعیین مکان و تسمیه آن که مشهور

بکربلاست وتعیین زمان که شروع شال شصت ویکم از هجرت بوده سبب اشتهار یافت

امر آن وظاهر کرده شد ذکر آن بر زبان امیر المؤمنین علی کرّم الله وجهه در

بطرف صفین که نام موضعی در حدود عراق است وبیانش باید یعنی چون بعضای

قسم ثانی که مرتبه کمال شهادت است بر اشتهار واعلان داشتند ترتب لوازم

و آثار که مقتضی کمال ظهور و اظهار باشد ضرور باید لهذا ذکرش قبل از وقوع

واقعه در وحی سماوی با تعیین مکان و زمان وارد گشت و نیز بیانش از زبان

ولایت ترجمان حضرت علی مرتضی پیش از شروح سانحه صورت بست

اما اموریکه بعد از وقوع واقعه موجب اشتهار و اظهار باشد پس بیانش

میرود ثم لما وقعت واقعة الشهادة شهرا مرها بانقلاب التراب دما وامطار

الدم من السماء وهتف الهواتف بالمراثی ونوح الجن وبکائهم وطواف السباع

حافظات لجثته ودخول الحیات فی مناخر قاتلیه الی غیر ذلک من الاسباب المشهرة

پس هر گاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آن با انقلاب خاک

بخون و باریدن خون از آسمان ونالیدن الحان مرثیها ونوحه جن وگریه

وگردیدن درندگان گرد اگرد برای محافظت بدن او ودر آمدن مارها در

بینی قاتلان او وغیر آن از اسباب وعلامات شهرت واعلان باید دانست

که بعد

که بعد شیوع سانحه هوش ربا و وقوع واقعه جانگزای شهادت حضرت سید الشهدا
علیه الوف من التحیة و الثنا بسیاری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب
اشتهار و باعث اظهار این واقعه غریبه و سانحه عجیبه گردد از آنجمله انقلاب خاک
بخون است چنانکه سنگی از احجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن خون تازه
در غایت سرخی نه بر آید و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود که خمها
و سبوها و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما گریستن بتوقف برای
نوحه جن و بکای اینها لیس بر عرف حال که از بدعات شنیعه مخترعه جهال است
و هیچ محلی از عقل و نقل نمی‌شناسند محمول نباید کرد بلکه مراد از تأسف هوا
بمرائی اظهار حزن و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکاء و رقت بر مصیبت
سید الشهدا است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق تأسف و تلهف است
و لبس و نوحه جنیان و بکای ایشان عبارت است از گریستن بفریاد و فغان
فقط نه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم مبتدعان این زمان است که
در کتب صحاح و روایات معتمده ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بر آن ثابت
و متحتم الیس عبارت متن رساله شمه ایه را محمول بر سینه بدعت ساختن
خود را اندر هاویه ضلالت انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر نفی مراد

مصنف علیه الرحمه فحاوی فرا[illegible] و نوحه های منقوله از زبان جنیانست که بجای خود بیاید و
انچه گفتیم شائبه از تعصب مپندار که مقصود ازین کلام بدایت خاص و عام است خصلا التی کلفوا آنها
اما فحا فقط درندگان برای آنکه شهید او ورآمدن مارها در سوراخ بینی قاتلان الحسین را
عبرت ناظران شدن و عقاب و شرای تحملش بدین است اما ورای اینهمه از اسباب شهرت و اعلان مانند
حنظل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن زعفران دم مالیدن بر روی زنان
و سیاه شدن روزها همچو شبهای آن و گریستن آسمانها تا امتداد زمان و غیر از ان از حوادث
دوران اینده مذکور شود و ظهور چنین وقایع چون گرفتن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان
برای آنست که مذکور میشود لیطلع الحاضرون والغائبون علی وقوعها الجلی بالقاء البکاء
والحزن المستمر و تذکر تلک الوقائع الهائلة فی امته الی یوم القیمة فقد بلغت نهایة الشهرة
فی الملاء الاعلی و الغیب و الشهادة و الجن و الانس و الناطق و الصامت تا مطلع شوند
حاضران و غائبان بر وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی گذاشتن گریه و حزن مستمر و یاد داشتن
این وقایع هولناک در امت او تا روز قیامت فلهذا به تحقیق رسید آن وقایع به نهایت
شهرت در عالم علوی عالم غیب و شهادة و جن و انس و گویا و بی زبان که عبارت از حیوانات
و جمادات است یعنی غایت از اظهار و شهار و ظهور لوازم و امارات بعد از وقوع این
واقعه اطلاع حاضران و غائبانست که هر حاضر و غائب بر این نهایه هوش ربا مطلع شود

و جزای

و هر کس از دور و نزدیک و بزرگ و کوچک به چنین واقعه عظمی خبردار گردد و بلکه مقصود اصلی

و غرض حقیقی از بعثت انبیا و قیام ائمه غم و الم دائم و نیز کرو یادگاری وقایع هائل اند و سوانح

عظم رسول در این امت با قیامت است و بهذا آن واقعه بغایت شهرت و اشتهار در عالم علوی

و سفلی رسیده بود و در جمله ساکنان عالم غیب و شهادت من الجن و الانس و الملک و غیرهم مشتهر گردیده

چون مقدمه شهادت تمهید شد اکنون بیان مقصود آنچه متعلق به آیت رسیده چنانچه پیش از ما بعد از تمهید

هذه المقدمة فلنذكر ما يتعلق بهذا الباب مع الاشارة الى ما مهدناه من المقدمة هر گاه تمهید

یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم چیزی را که متعلق به این آیت است با اشارتی بسوی آنچه

تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد از تمهید مقدمه هنگام بیان مقصود است و بیان موقوف بر ذکر

ابنیت سبطین شبیر و شبر برای جناب رسول الثقلین و بعد از آن تقریر آیت حسنین مطهرین برای ملاحظه

جناب با کمال حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم است شروع در تقریب هر دو مقدمه میشود

اما مقدمه اولی پس تفصیلش ابنیت فنقول اما کون الحسنین ابنی رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم فلبیان آن پس میگوییم اما بودن سبطین یعنی حسن و حسین دو فرزند ارجمند

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس برای آن دو وجه است یعنی ثبوت ابنیت حسنین

علیهما السلام برای حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام مبنی بر دو وجه است

الاول ان ابن البنت له حکم الابن و لذا یعد عیسی علیه السلام فی بنی اسرائیل و جه

اول آنکه پسر دختر یعنی نواسه برادر حکم پسر است ولهذا شمرده شد عیسی علیه السلام در
فرزندان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پسر مریم است وحضرت مریم از اولاد یعقوب ولهذا
عیسی از فرزندان یعقوب معدود گشت پس ثابت شد که پسر دختر در حکم پسر است. والثانی انه
قد ثبت بطرق متعدده ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال هما ابنای و وجه دوم
تسمی یعنی پسر خواندگی است پس تحقیق ثابت شد بطریق متعدده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده ایشان یعنی حسن وحسین هردو پسران من اند واز موبدات این حدیث است آنچه امام احمد
بن حنبل در مسند خویش روایت فرموده ومانیش است وروی احمد فی مسنده عن
ابی اسحق السبیعی عن هانی بن هانی عن امیر المومنین علی رضی الله عنه قال لما ولد الحسن جاء
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال ارونی ابنی ما سمیتموه قلت سمیته حربا قال بل هو
حسن فلما ولد الحسین قال ارونی ابنی ما سمیتموه قلت سمیته حربا قال بل هو حسین فلما ولد الثالث
قال ارونی ابنی ما سمیتموه قلت سمیته حربا قال بل هو محسن ثم قال انی سمیتهم باسماء
ولد هارون شبر وشبیر ومشبر واخرجه الطبرانی فی الکبیر والدارقطنی فی الافراد
والحاکم والبیهقی وابن عساکر کلهم عن علی رضی الله عنه واخرجه البغوی والطبرانی عن
سلمان رضی الله عنه مثله وفی القاموس شبر کبقم وشبیر کقمبر ومشبر کمحدث ابناء
هارون علیه السلام و روایت کرد امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحق سبیعی از هانی

بن هانی

منها آنکه از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نقلست که هرگاه متولد شد امام حسن آمد
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم پس فرمود که بنمائید بمن فرزند مرا چه نام نهادید اورا
گفتم که نام او حرب نهاده ام فرمود بلکه او حسن است پس هرگاه متولد شد امام حسین گفت
بنمائید مرا پسر مرا چه نام نهادید او را گفتم که نام او حرب نهاده ام فرمود بلکه او حسین است
پس هرگاه ولادت یافت پسر سوم فرمود بنمائید بمن فرزند مرا چه نام نهادید او را گفتم
که نام او حرب کرده ام فرمود بلکه او محسن است بعد فرمود بدرستیکه نامیدم این
فرزندان را بنامهای پسران هارون که بزبان عبرانی شبر و شبیر و مشبر است و روایت
کرد این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دارقطنی در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر
همه از علی مرتضی رضی الله عنه و روایت کرد این حدیث را محیی السنه امام بغوی
و طبرانی فی از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه و در قاموس است شبر بر وزن بقم
یعنی بفتح شین معجمه و بای موحده مشدد و در آخر رای مهمله و شبیر بر وزن قمیر
یعنی بفتح شین معجمه و کسر بای موحده مشدد ملحق بیای مثناه تحتانی و رای مهمله در
آخر پسران هارون اند علیه السلام اند پوشیده نماند که ازین روایات و امثال
اینها مستفاد میشود که حضرت محسن در حضور حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
صحیح و سالم پیدا شده مشرف به شرف تسمیه از زبان نبوت ترجمان گشته و نیز باید دانست

و مبشر بر وزن محدث بضم میم و فتح شین معجمه و بای موحده مشدده و رای مهمله در آخر

جناب امیر المؤمنین کرم الله وجهه موافق عرف وعادت عرب که پسران خود را اسمی باسامی اکابر
مشهوره و رؤسای معلومه میکردند فرزندان خویش را بنام حرب کبار ایشان که در عهد
معروف بوده مسمی فرموده بودند و هرگاه تبدیل اسامی که از ارشادات
انبیا بظهور آمد دریافت شد که نام فرزندان بنام رؤسای جاهلیت نباید گذاشت
ولهذا آنحضرت کرم الله وجهه بعد از آن پسران خود را بنامهای کبرای
زمان فترت و ایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه باسامی صحابه کبار از خلفای
نامدار مسمی نمودند چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان وغیره اسمای فرزندان جناب
ولایت مآب باتفاق علما ثابت و در کتب معتمده مذکور است پس قیاس تسمیه
بنام خلفا و کبار بنام حرب قیاس بمقابله نص است اما مقدمه ثانیه پس
سست است وانما کونهما ابنی لملاحظة صلی الله علیه وآله وسلم
فمن وجهین ایضا واما بودن حسنین و آینه سرای بلا خلاف جمال تا کمال
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نسبت بزید و جه ثابت الاول من وجه السیادة
المطلقه اول از جهت سیادت مطلقه [illegible] سیادت مطلقه
که عبارت از سرداری فی قدست جناب حسنین آینه جمال سید الکونین
گردیدند و سند این آنست که مذکور میشود فقد اخرج النسائی [illegible]

فترت

والصا [illegible]

والضياء عن حذيفة وابو يعلى عن ابي سعيد وابن ماجة عن ابن عمر وابن عدي عن ابن مسعود وابو نعيم
عن علي كرم الله وجهه والطبراني في الكبير عن عمر وجابر والبراء واسامة بن زيد
ومالك بن الحويرث والديلمي عن انس وابن عساكر عن عائشة وابن عمر وابن عباس وابي رمثة
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وزاد ابن ماجة
وغيره وابوهما خير منهما وعند الطبراني وابوهما افضل منهما وزاد الحاكم وابن
حبان وغيرهما الا ابني الخالة عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا ليس به تحقيق آورد
یعنی روایت کرد نسائی و رویانی و ضیاء مقدسی از حذیفه و ابو یعلی از ابی سعید
و ابن ماجه از ابن عمر و ابن عدی از ابن مسعود و ابو نعیم از علی کرم الله وجهه و طبرانی
در معجم کبیر از عمر و جابر و براء بن عازب و اسامه بن زید و مالک بن حویرث و دیلمی
از انس و ابن عساکر از عائشه و ابن عمر و ابن عباس و ابی رمثه رضی الله عنهم که
به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حسن و حسین هر دو سردار نوجوانان
بهشت اند و زیاده کرد ابن ماجه و غیر او و پدر ایشان بهتر از ایشان است و نزد طبرانی
و پدر ایشان فاضلتر از ایشان است بهتر از ایشان و نزد طبرانی و پدر ایشان
و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر هر دو پسر خاله عیسی بن مریم و یحیی بن
زکریا مجملاً حدیث مذکور که ثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین علیهما السلام است

هرگاه بچندین طرق متعدده مروی از اجله صحابه است بحد تواتر معنوی رسیده و بحد شهرت
خبریت و افضلیت حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه از جناب شیخین طیبین که مستفاد
از زیاده ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است شعر کمالی بالای کمال دارد از قبیل نور فوق
نور لصور باید کرد و استثنائیکه در زیاده حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مذکور است
محمول بر آن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین استثنا در باب
تفضیل خود فرموده اند پس این استثنا برای مطابقت مرآة با مرئی ضرور است
و بعد از آنکه رفع استثنا از مرئی بروایت از مرآة هم رفع آن لابد است
تا مرآة مطابق مرئی باشد و تطابق میانه مرآة و مرئی از دست نرود و از فروع
مطابقت و اتحاد مرآة با مرئی است که ارشاد میشود و من متفرعات
هذه المرآتیة لعین محبهما محبته و بغضهما بغضه صلی الله علیه و آله و سلم کما وقع
فی روایة ابن عساکر و غیره من ابن عباس من احبهما فقد احبنی و من ابغضهما
البغض و از جمله متفرعات این مرآتیت است بودن محبت و دشمنی حسنین
علیهما السلام محبت و دوستی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه واقع
شد در روایت ابن عساکر و غیر او از ابن عباس رضی الله عنه کسیکه دوست
دارد ایشان یعنی حسن و حسین را البته تحقیق دوست دارد مرا و کسیکه دشمن دارد

و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلعم

ال

ایشان مرا دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین بعینه محبت با رسول و دشمنی ایشان
دشمنی با رسول است و چون دوستی و دشمنی با رسول دوستی و دشمنی با خدا است پس
دوستی حضرت حسنین دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی خدا است و این معنی منتفع
اتحاد نسبت که فوق آن متصور نباشد این بود بیان وجه اول مرآتیت که مبنی از اتحاد نسبت
یعنی و نسبت بجهت سیادة مطلقه بوده اما وجه ثانی مرآتیت که مبنی بر اتحاد صورت است
آنرا باید شنید والثانی من جهة مشابهة الصورة فانهما کانا کالتصویر لنبی صلعم
فی الظاهر ایضا و دوم از جهت مشابهت صورت زیرا که ایشان یعنی حضرت حسنین
بودند گویا در تصویر آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم در ظاهر نیز چنانچه در سیرت
و باطن مشابه و همانا با حضرت رسالت بودند در صورت ظاهر نیز مشابهت
و مماثلت با آنحضرت داشتند و سند این مشابهت است که میفرمایند فقد اخرج
البخاری عن انس قال لم یکن احد اشبه بالنبی صلی الله علیه و اله وسلم من الحسن ابن علی
وقال فی الحسین ایضا کان اشبههم برسول الله صلی الله علیه و اله وسلم تحقیق روایت
کرد بخاری از انس که گفت نبود هیچکس مشابه ترین مردم با نبی صلی الله علیه و اله وسلم
از حسن بن علی و گفت در حق حسین نیز که بود مشابه ترین مردم با رسول خدا
صلی الله علیه و اله وسلم یعنی حضرت امام حسن و همچنین جناب امام حسین علیهما السلام اشبه الناس

در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة بودند و چون نسبت در روایت بخاری
مصور بصورت اجمال و نیز اطلاق صیغه تفضیل بر هر دو احد از حضرت حسنین بظاهر موهم اشکال
بوده برای تفصیل اجمال و حل اشکال تعرض بحدیث ترمذی میرود در روی الحدیث
مفصلاً الترمذی عن علی وصححه قال الحسن اشبه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ما بین الصدر الی الراس والحسین اشبه بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم فیما کان اسفل
من ذلک و روایت کرد این حدیث را مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه
وتصحیح کرد آنرا گفت حسن مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سینه
تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در چیزی که فروتر از صدر است
یعنی در جهت فوقانی بدن حضرت امام حسن و در جهت تحتانی بدن حضرت امام حسین
مشابهت تمام با رسول خدا علیه الصلوة والسلام داشتند پس حضرت حسنین باعتبار
مجموعه جسمین تصویر صورت حضرت رسالت و مرآة جمال رسول خدای متعال بودند که
گویا صورت جسمیه طینت محمدی دو حصه شده در ماده خلقت هر دو نور دیده
نبوت جلوه ظهور یافته و بارقه شمس شعاع خورشید رسالت بر قمر استعداد
این هر دو سلاله دودمان نبالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت
تافته و چون واسطه نبوت سیرت نبوی از حسنین بجانب علی مرتضی و ذریه ظهور

صدرت

صورت محمدی در سبطین حضرت زهرا بود پس مجموعه این پنجتن که مجموع خواص خمسه هر یکی کمال
و تکمیل مرآتیت فیما به الامتیاز فیما بینهم عبارت از اصلیت و فرعیت چیزی دیگر نمانده رنگی
عجیب و جلوه غریب از خلط و اتحاد دارد که محبت و دوستی با این هیئت مجموعی فرض عین
بر ارباب ایمان و موصل بدرجه معیت در روز قیامت با نبی آخر الزمان باشد و قد تکلم بشرف
اینکلام و خلاصه همین مرام است که ارشاد مینماید واخرج الترمذی ان النبی صلی الله علیه
و آله و سلم اخذ الحسن و الحسین فقال من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان
معی فی درجتی یوم القیمة وقال هذا حدیث منکر و بر آورده ترمذی بسند خود که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس فرمود کسیکه دوست دارد مرا
و دوست دارد این هر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در درجه من
بروز قیامت و گفت ترمذی که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر
در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات روایت
کرده باشد و این از اقسام حدیث ضعاف است لیکن چون بروایت دیگر ثقات
مانند ابن حبان و احمد بن حنبل تقویت در ثبوت و وثوق پیدا کند این حدیث حسن
باید عیبناک گشتن بصفدا استناد بآن حدیث روا رفت و اشاره بدین اجتماع
و اتحاد نمیت آنچه جناب مصنف علامه علیه الرحمه در رساله عزیز الاقتباس در صحیح مسلم

نقل است که خرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم غداة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود

فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه ثم جاءت فاطمة فادخلها

ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

بیرون آمد پیغمبر خدا صلعم از خانه وقت صبح و بر آن حضرت گلیمی بود منقش که شکل

کجاوه شتر از آن پیدا بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس داخل کرد او را

در آن گلیم پس آمد حسین پس داخل کرد او را با او پس آمد فاطمه پس داخل

کرد او را پس آمد علی پس داخل کرد او را پس خواند آیه تطهیر و ترجمه آیه

اینست جز این نیست که خدای تعالی میخواهد تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر

و پاک سازد شما را پاکی تمام پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر بسیار [illegible] و علما

در کلام میخواهند که این محل گنجایش آن نمیتواند اما آنچه اعتقاد راقم الحروف

اینست که ذیل نفوس این حضرات قدسیه از لوث کبایر و صغایر

و اخلاق ذمیمه ظاهر و باطن بالکلیه پاک و صاف است و نیز در رساله عزیز الاقتباس آمده

اتانی ملک فسلم علی نزل من السماء لم ینزل قبلها فبشرنی ان الحسن

والحسین سیدا شباب اهل الجنة وان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة رواه

ابن عساکر آمد پیش من فرشته پس سلام کرد بر من فرود آمد از آسمان فرود نیامده بود

بشارت داد

همچنین از این باید پس فرزنده دادم ابا بلکه حسن و حسین سرور نوجوانان بهشت اند

و بتحقیق فاطمه سیده زنان بهشت است باید دانست که از حدیث مشهور [illegible]

مطلقه بودن حسنین بر فرزندان بهشت و هم حضرت زهرا بر زنان جهان بدون استثنا [illegible]

و این صراحت آن اشارت است که بالا گذشت و نیز در آن باب آمده است ان الحسن

والحسین هما ریحانتای من الدنیا رواه الترمذی یعنی هر آینه حسن و حسین دو گل خوشبوی من

از دنیا هستند یعنی کل مراد و ثمره فواد من از انواع دنیا غیر از حسن و حسین دیگری

نیست و نیز در آن رساله آمده است هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم انی احبهما

فاحبهما واحب من یحبهما رواه الترمذی این دو کس یعنی حسن و حسین پسران من اند

و دو پسر دختر من اند بار خدایا هر آینه دوست میدارم ایشان را پس دوست دار

ایشان را و دوست دار کسی را که دوست دارد ایشان را و هر گاه دعای

[illegible] مقبول صلعم مقرون با جانب ایشان در دوست داشتن [illegible] حضرت حسنین دوستدار

حسنین [illegible] از لطائف التحدیث ایشان هستند محبت و محبوبیت

حسنین از آن حضرت [illegible] علیه الصلوات والتحیة و محبوبیت حسنین محب

حسنین از خدا [illegible] واقع شده و نیز در آن رساله است صدق الله

[illegible] انما اموالکم واولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران

فلم اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما رواه احمد والترمذی وابن ماجه وابو داود والنسائی
راست فرمود خدا و رسول او چه اینست که اموال و اولاد شما سبب آزمایش است نظر کردم
بسوی این دو طفل یعنی حسن و حسین که میرفتند و میلغزیدند پس صبر نکردم تا قطع کردم سخن
خود را و برداشتم آن هر دو را یعنی در وقتی که آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم مشغول خطبه
خواندن بودند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام تشریف آوردند و پای مبارک ایشان
در رفتار نوعی میلرزید چنانکه مبادا بر زمین افتند و آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد این حال را
را آنحضرت در اثنای خطابت دیده فرمودند از فرط شفقت از دست ضبط برآمده خطبه
گذاشته هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند از این مقام شفقت و محبت حضرت رسالت مآب
بکر دید که چه قدر اهتمام بشأن حضرت حسنین داشتند با این همه شنیدن و ملاحظه
که چها از مصائب و بلا نصیب این جگر گوشه ها خاصه حضرت سید الشهدا و دیگر اهل بیت
مصطفی شد و واقعه کربلا گذشت و از این قسم احادیث کثیره که سطری از آن در این
رساله نیز باقی است در کتب صحاح مرویست که برای استقصای بیان آنها دفترها
باید بسیار طی کسیح از این وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود خالی ناظران با خبر باد
که مقصود جناب علامه علیه الرحمه از تالیف این رساله بیان سر شهادت سبطین اکرمین
یعنی حضرت حسنین علیهما التحیه والثنا است و آن موقوف بر تمهید مقدمه و بیان

اما لم

تن بوده و هرگاه از خیر یا اموریکه موقوف کشف این راز و یا اعلان این سر و شمار بوده
واعی خاص شیم شروع در بیان واقع نمود و اول ذکر بعضی از اوصاف لطریق مشتقی
نموده از خیر و ابی طلب نمود و قال جعفر بن محمد عن ابیه قال حج الحسن خمس عشرة حجة ماشیا و النجائب
تقاد بین یدیه و خرج من ماله لله عز و جل ثلث مرات و قاسم الله ماله ثلث مرات حتی انه کان یعطی نعلا و
یمسک نعلا و یعطی خفا و یمسک خفا و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام
از پدر بزرگوار خود که گفت حج کرد حسن پانزده حج و حال آنکه اسب های کوتل کشیده
می بردند پیش پیش او و جدا شد از مال خود برای خدا دو بار و به نصف تقسیم کرد مال
خود را با خدا سه بار تا آنکه بود می بخشید یکتا پاپوش را و نگاه میداشت
یکتا پاپوش را و می بخشید یکتا موزه را و نگاه میداشت یکتای دیگر یعنی جانبه
بالنفس محافظت آداب کعبه از اینجا هویداست که پانزده بار طی مسافت و قطع
منازل از مدینه تا مکه پیاده پا فرموده با آنکه اسپهای کوتل پیش پیش او
میکشیدند و خدم و حشم در جلو او میدویدند و زهد و ترک دنیا از این کار هویدا
که دو باره تمامی مال و منالی دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره گوهر نصف
اعطای مال فی سبیل الله در سلک تقسیم کشید حتی که کار عطای یکتا نعل و موزه
و نگاه داشت یکتا دیگر رسید و حتی تقسیم علی السویه شاق بر نفس از

اعطای بالکلیه است و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی به مسجد آمده بود

جلوه فرما بود گرداگرد او اهالی و موالی چون هاله گرد قمر در ورنما بودند که مردی از کفار آمد و

پرسید که رئیس مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد

گفت که همان علی که مرد خونخوار و به غایت جبار بود و دیگر کلمات ناملایم بر زبان

آن ابلیس انسی لب چاوید هرزه درائی را به نهایت رسانید حضار مجلس گرامی

به سماع چنین هفوات خرافت سمات از دست ضبط بر آمده خواستند که تنبیه

آن بی ادب پردازند که آنجناب سراپا تعظیم مقتضای خلق عظیم متوجه جانب او شده

ارشاد کردند که از طرز گفتار و اطوار رفتار پیداست که غریبی و از راهی و مصیبتی گرفتار

اگر گرسنه طعام لذیذ حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر وامی بدوش نشست

باد ادا کرده ایم و اگر دشمنی در قفای توست به اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد

این سخنان دلاویز منکر در مقابله کلمات زهرآمیز و خشونت انگیز چون

گوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی که قالع باب خیبر و کرار و صفدر

بعد به دولت اسلام رسید و یکی از موالیان خاص و محبان با اختصاص گردید

و از قسم نقل و حکایات بحدیست که استیعاب آن نتوان کرد و حال کیفیت

شهادت شریفه موقوف بر بیان وقایع و سبب آن نیز سخن دران مبسوط

دکان

وكان وفاته رضي الله عنه سنة تسع واربعين على ارجح الاقوال في اوايل ربيع الاول
او في آخر صفر از شهور و بود وفات شريف آنحضرت عليه السلام در سال چهل و نهم
از هجرت بنا بر قوى ترين اقوال غره ربيع الاول يا در آخر صفر يعنى شهور سنه و بعضى
اوايل ربيع الاول و مشهور آخر صفر يعنى تاريخ بيست و هشتم ست و بعضى نوشته اند
كه پنجم ربيع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات يافتند و سبب موته ان زوجته جعدة
بنت الاشعث بن قيس سمته باغواء يزيد بن معاوية وكان يزيد ضمن لها ان يتزوجها
ففعلت فمرض الحسن اربعين يوما ثم مات فبعثت جعدة الى يزيد تساله الوفاء بما
وعدها فقال لها انا لم نرضك للحسن افنرضاك لانفسنا فصارت ممن خسر الدنيا والاخرة
ذلك هو الخسران المبين سبب وفات او اين بود كه زوجه او جعده دختر اشعث
بن قيس زهر داد او را باغواى يزيد بن معاويه و بود يزيد كه وعده داده بود
جعده را از براى نكاح اينكه او را تزويج خواهد كرد او را پس جعده كرد آنچه يزيد
خواسته بود پس بيمار شد حضرت امام حسن تا چهل روز بستر وفات يافت
پس فرستاد جعده كسى را بطرف يزيد و ميخواست وفاى آنچه وعده ياد كرده بود
پس گفت يزيد ما راضى نبوديم ترا ببودن تو پيش حسن آيا پس چگونه راضى باشيم ببودن تو
پيش خود پس گشت جعده از جمله كسانيكه زيانكار دنيا و آخرت شدند

این زبان گذاری همان زبان گذاریست ظاهر و کان مرضه الاسهال الکبدی یقطع
الامعاء و بود بیماری آنحضرت اسهال کبدی و پاره پاره شدن رودها یعنی
هنگام اجابت دست پارهای جگر و رودها بریده شده می آمد چنانکه شخصی برای عیادت
آنجناب علیه السلام پیش آنحضرت بعد از بیت الخلا بر آمدند و فرمودند که جگر من پاره شده
الشخص بود که من آن پارهها را ملاحظه کردم و دیدم که فی الواقع قطعات جگر بودند و لما حضر
الوفات جاءه الحسین رضی الله عنه فقال ای اخی من صاحبک قال ترید قتله قال نعم
قال لئن کان صاحبی الذی اظن الله اشد له نقمة و ان لم یکنه ما احب ان یقتل بی
بریئا ثم قال لقد سقیت السم مرارا و ما سقیت مرة اشد من هذه
و هرگاه حاضر شد او را وفات آمد پیش او حضرت امام حسین علیه السلام پس گفت
ای برادر من که با تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد گفت میخواهی
قتل او را گفت آری گفت هر آینه اگر قاتل من همان است که من گمان میدارم
خدای تعالی سخت تر است برای او در انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی است
برای گرفتن انتقام کافی است و اگر نیست او در واقع یعنی آنکه گمان من است
دوست نمیدارم که کشی با انتقام من بیگناهی را پس گفت که هر آینه به تحقیق
نوشانیده شدم زهر چند بار و نه نوشانیده شدم هیچ بار سخت تر این بار

ولیکن

پوشیده نماند که داعی بر اعراض از تفتیش و تفحص قاتل امور چند است اول
چون مناط شهادت شریفه بر خفا و اشتباه بوده قاتل را هم بمعرض تهمت
و اختفا گذاشتند یا از این جهت نیز این حادثه در پرده ماند و شیوع اظهار روا
بر این سبب تن ندادند دوم اخذ قصاص از امور است که بحکم شرع حزم و احتیاط را
در آن مدخلی عظیم است تا آنکه بدون ثبوت کامل هر قطع و یقین در تعیین قاتل
امضای آن جایز نیست سوم طی کشح از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال
حلم و نظم عظیم است چه اگر تفحص و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من حیث
الشرع ممکن الحصول نبود پس از انتقام کشیدن و پهلو از اخذ قصاص بگردید
کار همین حضرات است که شائبه از اغراض نفسانی در جبلت این پاک طینتان در
روز الست باقی نگذاشته اند والا کف نفس از انتقام با وجود قدرت
کاریست دشوار که بجای عوام از دست خواص هم سرانجام آن متعذر است و آنچه
از سنت نوشته اند در این باره نسبت بمرأه سابق ارشاد شد کنایه یا نیز
از جنابت و ایمائی بحرب وفات است چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند
که امیر المؤمنین حسن علیه السلام را شش بار زهر داده اند هیچ بار کاری نکرد
و بار ششم کارگر افتاد و در حلیه ابو نعیم از عمیر بن اسحق مرویست که

و شخصی دیگر در مرض موت حضرت امام حسن علیه السلام برای عیادت رفتیم فرمود که
ای فلان جگر از من سوال کن عرض کردم که در این حالت امری پرسیدنی نتوانم همین که
افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید که آنحضرت بجانب تشریف بردند
و باز برآمده فرمودند که آنچه میپرسیدی بپرس که باز فرصت سوال نیابی
دیگر طاقت جواب نیست پس فرمود که مرا چند باره زهر داده اند و این بار کارگر
افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد پس راوی گوید که من روز دیگر بخدمت
آنحضرت حاضر شدم دیدم که حالت احتضار است و جناب امام حسین علیه السلام بر سر
بالین آنحضرت نشسته استفسار از قاتل میفرمایند الی آخر روایت که آنفا
گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام خواب دید که گویا
میان دو چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون این خواب را بسعید ابن
المسیب بیان کردند گفت که زمان وفات امام حسن نزدیک رسیده المختصر
وقت رحلت قریب آمد بجناب امام حسین وصیت فرمودند که من از عایشه
خواسته ام که چون من بمیرم قبر مرا در خانه خود جا دهد و عایشه با من وعده کرده است
پس بعد وفات من جنازه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلوة والثنا
ببرید و از عایشه مشورت خواهید اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد امجدم

دفن

دفن کنید و میدانم که مردم بنی امیه این کار نخواهند گذاشت پس با ایشان نزاع
کردن نباید نمایید که جنازه مرا در بقیع برند و همان جا دفن کنند و همچنان بوقوع آمد
که هرگاه حضرت امام حسن علیه السلام ببیت بجوار حق گذشت جناب امام حسین بخدمت
عایشه رفته دستوری خواست عایشه گفت که قبر امام حسن در اینجا مدفون نشود
و چون اینخبر بمروان رسید زره پوشید و چند قدم در راه ممانعت گذاشته مدفون
کردن نداد پس جنازه آنحضرت از روضه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
به بقیع بردند و در قبه عباس بپهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت
مدفون گردانیدند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنحضرت حاضر نشد مگر سعید بن العاص
که در آنزمان امیر مدینه بود و باجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد خلاصه
درین مقام همین قدر است که بقلم رفت اما تعیین سن شریف و تشخیص زمان ولادت
پس اینست که ارشاد میشود وکان عمره الشریف خمسة واربعین سنة وستة
اشهر الا ایاما وقد ولد للنصف من شعبان سنة ثلث من الهجرة علی الصحیح وقیل
فی رمضان و بود عمر شریف او چهل و پنج سال و شش ماه مگر کمی کم از روزها و بتحقیق
پیدا شد بتاریخ نیمه شعبان سال سیوم از هجرت بروایت صحیح و گفته شده در
رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن علیه السلام

و همچنین در وقت وفات آنجناب اختلاف است ولادت آنحضرت نزد بعضی پانزدهم
شعبان و نزد بعضی پانزدهم رمضان سال سیوم از هجرت است و وفات آنجناب
بر قول مختار در ماه ربیع الاول نزد بعضی غره و نزد بعضی پنجم ماه مذکور و مشهور بیست و هشتم
ماه صفر بهای چند وقت نه است سنین عمر شریف جناب چهل و پنج سال و شش ماه و چند روز
کم مرواپت صحیح است پس اعتبار سنین حیات مقتضی ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم
رمضان و تاریخ وفات پنجم ربیع الاول می شود تا چهل و پنج سال و شش ماه تمام
حساب راست آید و موید است آنکه لقبه الله عمر شریف آنحضرت کمتر از
پنج سال و چند ماه بوده نیست پدر بزرگوار رافت جناب رسالت علیه الصلوات
والتحیة پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار یعنی جناب
ولایت مآب بسر بردند و بیست سال و چند ماه بعد از وفات ایشان رحمت حضرت
رب العزت زندگانی کردند اما متعلق بالشهادة السریة التی اختص
بها السبط الاکبر این است آنکه متعلق بشهادت سریه که مختص با
فرزند اکبر است باقی مانده شهادت جهریه نیز بعضی باید سپرد و اما
الجهریة التی اختص بها السبط الاصغر فهی من اکبر الوقایع المشهورة واما
ظاهر که اختصاص یافت با فرزند اصغر پس آن از بزرگ ترین وقایع
مشهوره

مشهوره شد وسبب شهرتها کونها جهریة وسببها انه لما تملک یزید
وتسلط وذلک فی رجب سنة ستین بدمشق کتب الی الاقالیم لاخذ
البیعة له وکتب الی عامله بالمدینة الولید بن عقبة ان یاخذ البیعة من الحسین
رضی الله عنه فامتنع الحسین من بیعته لانه کان فاسقا مدمنا للخمر ظالما
وسبب شهرت آن اشکارا شدن آنست وسببش آنکه هرگاه مالک و
پادشاه شد یزید وتسلط یافت بر مملکت وان در ماه رجب سال شصتم از هجرت
بشهر شام اتفاق افتاد نوشت نامه ها بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت
برای خود ونوشت نامه بعامل خود بمدینه ولید بن عقبه برای گرفتن بیعت
از حضرت امام حسین پس باز ماند وانکار کرد حضرت امام حسین از بیعه
یزید برای آنکه بود او فاسق مدام الخمر ظالم باید دانست که چون معاویه
بن ابی سفیان فوت کرد ویزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست
نامه ها باقالیم وممالک برای اخذ بیعت بعمال وحکام هر مقام نوشت
چنانچه نامه یزید پلید بولید بن عقبه حاکم مدینه بدین مضمون رسید که
معاویه بنده از بندگان خدا بود وفات یافت ومن بجای او
نشستم وبیعة الخلفا مرا خود بزودی میخواهم که از حسین بن علی

و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری و درنگ و تأخیر در اخذ بیعت مکنی ولید بن عتبه بحیرت دور و دراز

حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را طلبید و گویند که چون نامه یزید بولید بن عتبه رسید مروان را

مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر و

عبد الله بن زبیر را طلب کن و از ایشان بخواه که بیعت کنند اگر بیعت کردند فبها و الا

این هر چهار تن را گردن بزن تا هر کس عبرت شود و دیگری از قبول بیعت تخلف

نورزد ولید مشورت مروان را نپذیرفت و گفت من پسر فاطمه و پسر ابوبکر و پسر عمر

و پسر زبیر را کشتن نمیتوانم الخ گویند که ولید بن عتبه حضرت امام حسین را طلب نمود آنجناب

جماعه غلامان و موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در خانه ولید گذاشته تنها پیش

او رفتند ولید براه تعظیم در آمد عرض مضمون نامه یزید نموده درخواست بیعت کرد

آنحضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت یزید نخواهم کرد که او فاسق و دائم

الخمر و ظالم است گویند که مروان حسب اشارت خود باز بیامده و در باب خبث

طینت بر زد آنگاه با ولید گفت که ای امیر حسین را بی اخذ بیعت مگذار که باز دیگر

بر وی قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت کند و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او

بفرما تا خلیفه از تو راضی شود ولید گفت ویحک یا مروان مرا بکشتن حسین میگوئی

اگر شرق و غرب عالم بمن بخشند من هرگز قصد خون او نکنم مروان بعد از این خاموش ماند

و آنجناب از آنجا بی‌تأمل مراجعت بجانب ساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه بیرون رفتند چنانچه

در ارشاد مفید نوشته و خرج الحسین الی مکة لاربع خلون من شعبان فدخل مکة واقام بها و

روانشد حسین بسوی مکه بتاریخ چهارم شعبان پس داخل شد بمکه و اقامت کرد در آن و چون

خبر خروج حضرت امام حسین از مدینه منوره و وصول بمکه معظمه در امصار و دیار

مشتهر گردید و مردم اطراف و جوانب شنیده و عرب یافتند اهل کوفه باطاعت و

انقیاد آنجناب اتفاق کرده نامه‌ها علی التسلسل والتواتر والتعاقب متضمن بر طلب و ارسال

داشتند چنانچه بالاتر مسطور شد و لما وصل الخبر الی اهل کوفة اتفق منهم جمع کثیر و

کتبوا الی الحسین یدعونه الیهم و یبذلون له بالقیام من یدیه بانفسهم و اموالهم و بالغوا

فی ذلک و تتابعت الیه کتبهم و حسین لیتابع را کل طائفة و جماعة فسیر الیهم ابن عمه

مسلم بن عقیل و حثهم علی نصرته و حمایته و هر گاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق

شدند از ایشان جماعت کثیر و نوشتند نامه‌ها بجناب امام حسین بمضمون طلب آنحضرت و بذل جانها و

مالهای خود را و رضامندی از برای حضور آنجناب و مبالغه نمودند درین باب و در پی رسید بآنحضرت

قرب صد و پنجاه نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف ایشان ابن عم خود مسلم بن عقیل را

و ترغیب و تاکید فرمود ایشان را بر نصرت و حمایت او بالجمله کوفیان بالحاح تمام نامه‌های متواتر

و قاصدهای متکاثر در طلب حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند و در خصوص اصرار

و استبداد زیاده تر بکار بردند و گویند که نامه آخر که بدست هانی از اهل کوفه
رسید عبارتش این بود للحسین بن علی من شیعته و شیعة ابیه امیر المؤمنین سلام
علیک اما بعد فان الناس منتظرونک ولا رای لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله
والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته بغیر تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند و اطفال عیال
والعیال دیگری سوای الجناب منتظر نیند ای پسران رسول خدا خود را زودتر
برسان و ما را از بند انتظار وارهان چون استدعای کوفیان در باب طلب زیاده
از حد گذشت آنحضرت خواستند که ارخای عنان عزیمت بالصوب فرمایند
عبد الله بن عباس و دیگر اجله صحابه که در مکه معظمه بودند مانع آمدند و گفتند که
لقد جربوا الکوفی لایوفی بوفای اهل کوفه ضرب المثل و مشهور در عالم است قول و فعل
سکنه آنجا اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال و قیل مقال قرار یافت که آنحضرت
عازم کوفه نشوند و شخصی را از منسوبان خویش بآن طرف روانه کنند چنانچه
برادر عمزاد مسلم بن عقیل را به نیابت خود رخصت کوفه فرمودند و کوفیان را
مراسم اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریص و ترغیب نمودند
اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه باید بگوش هوش شنیدنی و بد عهدی کوفیان
بچشم انصاف دیدنی است فلما وصل المسلم الکوفة نزل فی دار المختار بن عبید

دیع

وبايع الحسين علیه على يده خلق كثير اكثر من اثنى عشر الفا فاطلع على ذلك النعمان بن بشير
والى الكوفة من جانب يزيد وكان صحابيا فهدد الناس على ذلك لكن اكتفى بمجرد التهديد ولم
يتعرض لاحد پس چون رسید مسلم بکوفه فرود آمد در خانه مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست
او خلق بسیار زیاده از دوازده هزار کس پس مطلع بر این حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه از
جانب یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را بر این کار لیکن اکتفا نمود بمجرد تهدید
و متعرض نگشت برای هیچ کس مجملا چون مسلم بن عقیل داخل کوفه شده بخانه مختار بن عبید ثقفی
رفت بعلانیت کسان مردم کوفه هجوم آورده بیعت بر دست او نمودند چندانکه نوبت
از دوازده هزار در گذشته که بعضی هجده هزار و برخی سی هزار گفته اند و بعضی چهل هزار
رسید نعمان بن بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده بر این ماجرا وقوف یافته بحسب ظاهر کار تهدید
و تخویف نموده با اینهمه اغماض و اغماض متعرض حال احدی از ایشان نگشت بلکه در باطن
معاون و مددکار حضرت مسلم بوده پنهانی مردم را ترغیب اطاعت میکرد آخر کار چون تغافل
نعمان بر همه کس نمایان شد بعضی از هواداران یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند
و سعایات و شکایات نعمان بر یزید نوشتند چنانکه مشهور است فکتب مسلم بن يزيد الحضرمي
وعمارة بن الوليد بن عقبة الى يزيد يخبرانه عن امر مسلم وميل اهل الكوفة وتغافل
النعمان بن بشير عنه پس نوشت مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه

مردم را بر بیعت

بسوی یزید در حالیکه خبردار میکردند این مرد و او را از امر مسلم و میل اهل کوفه بطرف
او و تغافل نعمان بن بشیر و بعضی مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه حال
ورود مسلم بکوفه و بیعت مردم بحضرت او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل
نعمان بن بشیر او را خبردار کردند فعزل یزید النعمان وولی مکانه عبید الله بن زیاد
وکان والیا علی البصره فتوجه عبید الله من البصره الی الکوفه و دخلها لیلا من جهة
البادیة فی لباس اهل الحجاز واوهم انه الحسین فاستقبله الناس فی ظلمة اللیل و
سلموا علیه ومشوا بین یدیه وقالوا مرحبا بک یا ابن رسول الله قدمت خیر مقدم
فسکت حتی دخل دار الامارة پس معزول کرد یزید نعمان را و قائم کرد امیر
بجای او عبید الله بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره پس آن ملعون سفر کرد عبید الله
از بصره بسوی کوفه و داخل شد در وقت شب از طرف بیابان بلباس حجازیان
و در وهم انداخت مردم را باینکه حسین است پس استقبال کردند او را مردم در تاریکی
شب و سلام کردند و رفتند پیش پیش او و گفتند مرحبا ای پسر رسول
خدا آمدی نیکو آمدنی پس خاموش ماند ابن زیاد تا آنکه داخل شد بمکان حاکم نشین را
مخفی نماند که چون مردم کوفه بعد از بیعت قرار اقبال و اطاعت بمسلم بن عقیل
نوشته داعی بر طلب حضرت امام حسین علیه السلام کردند و آن حضرت بعزم

الطاف

بانعطاف عنان از مکه بکوفه بر داشته و خبر آمد او را از اطراف و جوانب شنیدند

گویند که یزید پسر معاویه این سانحه بگفت خود حیران و شوریده طلب از ندیمان گشت

مشاوره بهن بذمان چنان اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق از دست ما رفت

بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست پس صواب دید آنست که نعمان بن بشیر را از

حکومت کوفه معزول و شخصی دیگر بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار

او بکشد و بیخ فتنه و فساد را بالکلیه بر کند آخر بعد رد و تفحص قرار دادند

که این کار بغیر از دست عبیدالله بن زیاد سرانجام نیابد یزید ابن زیاد را که حاکم

بصره بود بامارت کوفه و عراق منصوب کرده بود و نوشت که زود خود را

از بصره بکوفه رساند و مسلم بن عقیل و مبایعان و متابعان او را بکشد و از حسین طلب

بیعت ما نماید اگر او قبول بیعت کرد فبها و الا او را نیز بکشد چون نامه یزید بنام

ابن زیاد رسید برادر خود را بجای خود به بصره گذاشته بالفور عازم کوفه شد

تا آنکه نفاد [illegible] سپاه خود را انجا گذاشته و از راه قریب خود را بلباس حجاز با

آراسته و عمامه سیاه بسته و بر اشتری نشسته با معدودی چند از راهی که قافله

حجاز می آمد بتاریکی شب میانه نماز شام و عشا بکوفه در آمد و مردم کوفه

که همه شب چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را امام حسین

نشستند و باستقبالش بدر رفتند و سلام کردند و مرحبا گفتند و پیش پیش او روان شدند

و ابن زیاد قفل سکوت بر لب زده ساکت شده هیچ تکلم نکرد تا آنکه داخل دار الاماره گشت و

اینهمه برای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او خبردار نشوند و دفعةً غوغا کرده

آماده فتنه و فساد نگردند و دفع او نکنند فلما اصبح جمع الناس و قرء علیهم منشور الامارة

و منّاهم و حذّرهم عن مخالفة یزید و فرّق جماعة مسلم بقوة التدبیر و اختفی مسلم فی

دار هانی بن عروة پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند بر ایشان منشور

حکومت خود را و تهدید و تحذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت یزید و متفرق کرد

جماعت مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانهٔ هانی بن عروه یعنی مخفی شد

بسالی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعه متابعان حضرت مسلم متفرق گردیدند و

مسلم خود را بخانهٔ هانی بن عروه پوشیده اختفا نمود فارسل عبید الله محمد بن الاشعث

مع فوج الی داره فاتوا بهانی بن عروة فحبسه و حبس جمیع رؤساء الکوفة عنده

فی القصر و اتی الخبر بمسلم فنادی بشعاره فاجتمع معه اربعون الفا و احاطوا حول

القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانهٔ هانی بن عروه پس آوردند

او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جمله رؤسای کوفه را نزد

خود در قصر و رسید این خبر به مسلم پس ندا داد جماعت رفیقان خود را پس جمع

شدند

نشنید مسلم همراه او چهل هزار مردم و احاطه کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد هانی بن
عروه و دیگر رؤسای کوفه را در مکانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بن [عقیل] یافت
این حال خاصان و رفیقان خود را جمع نموده با جمعیت چهل هزار کس محاصره قصر عبید الله
بن زیاد نموده فامر عبید الله الاشراف من رؤساء الکوفه ان یکلموا عشائرهم
و یردوهم عن نصرته فکلموهم فتفرقوا کلهم و امسی مسلم فی خمسمائه فلما
اختلط الظلام ذهبت اولئک ایضا و بقی مسلم وحده یعنی امر کرد ابن زیاد
پسران را که از رؤسای کوفه بودند با شکیه بفهمانند عزیزان و قریبان خود را و باز دارند
ایشان را از رفاقت مسلم پس فهمانیدند اسیران عزیزان چون هراس متفرق گشتند
همه ایشان و شد لشکر مسلم پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و
تا شام از چهل هزار تا پانصد باقی ماند پس کاهیده شدند تا که شب رفتند این
قوم و باقی ماند مسلم تنها یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن
چون شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تنها باقی ماند و گویند
که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت پانصد کس اقتدا
باو کردند و چون سلام داد یک کس را ندید درین قدر فرصت همه رفتند
و مسلم را تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر ابن زیاد رسید

دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از الجمله قریب صد کس با وی ماند چون شد وقت
رسید نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا میروید از آن هم دوازده کس با وی ماندند آنگاه
فرمود که ای کوفه خطوط متواتر فرستادید و ما را طلبیدید و حواله به اعدا نمودید چون یک دو
قدم دیگر رفت هیچ کس با او نبود فتفرد فی الطریق فاتی منزل امراة فاستسقاها
فسقته وادخلته فی منزلها پس آمد و رفت میکرد مسلم در راه پس آمد خانه زنی را
پس طلب آب کرد از وی پس آب نوشانید آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانه
خود و یعنی چون رفیقان مسلم الحضرت را تنها گذاشتند و همه گریختند مسلم در راه
سراسیمه تنها میگشت و از این طرف بآن طرف میرفت و در این حال تشنگی بر مسلم
مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه نام داشت آمد و طلب آب فرمود آن زن
او را آب نوشانیده داخل خانه خود نمود وکان ابنها مولی لمحمد بن اشعث فانطلق
فاخبر محمدا واخبر محمد عبید الله فبعث عبید الله عمرو بن حریث صاحب شرطه
ومحمد بن اشعث فاحاطا بالدار و بود پسر آن زن مولی یعنی غلام آزاد
محمد بن اشعث پس رفت او و خبر کرد محمد را و خبر کرد محمد عبید الله را یعنی
ابن زیاد و عمرو بن حریث کوتوال شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند
این هر دو خانه را یعنی هر گاه طوعه مسلم را بخانه خود جا داد اتفاقات

قضا را قدر را پسر طوعه که حبیبه محمد بن اشعث بوده مولای خود را از حال مسلم خبردار کرد

وآن ناکس بدنام پیش ابن زیاد رفته سر مکنون این راز وانمود ابن زیاد

بمجرد وقوف این حال کوتوال شهر که عمرو بن حریث نام داشت و محمد بن اشعث را برای

گرفتاری مسلم و سایر لشکریان با جماعه کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم در آن

سکونت داشت محاصره نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون حجت بنی هاشم

پنهان نشستن در خانه گوارا نکرد فخرج مسلم بالسیف یقاتلهم فاتاه محمد بن الاشعث

بالامان فجاء به الی عبید الله فضرب عنقه والقی جثته الی الناس وقتل هانی و کان

ذلک لثلاث خلون من ذی الحجه سنه ستین من الهجره وقتل عبید الله

محمدا و ابراهیم ابنی مسلم ایضا مجملش برآمد مسلم با شمشیر خود در حالیکه

جنگ می‌کرد و با ایشان پیش آمد محمد بن اشعث با امان پیش آورد و مسلم را پیش

ابن زیاد پس او گردن زد و او را انداخت تن او را از طرف بر دما

و بردار کنید هانی را و بود این واقعه سیوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت و کشت

ابن زیاد محمد و ابراهیم پسران مسلم را با او گویند که چون ابن حریث

کوتوال و ابن اشعث سر حلقه ارباب ضلال با جماعه کثیر خانه طوعه را

محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد مکالمه محاربه

کرم کرد چنانکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را بجهنم فرستاد و
ابن اشعث دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار ابن جماعه نیست براه حیله آمده پیش اظهار امان
نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت را
همراه گرفته پیش ابن زیاد برد و ابن شتر آمد اشقیا قبل از رسیدن مسلم نزد او
بوابان قصر ابن زیاد داد که همین که مسلم داخل دروازه شود گردنش زنند و سرش
از تن جدا سازند چنانکه رفیقان ابن زیاد از جنب دروازه شمشیر کشیده در قدم
ایستاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت گردنش زدند و سرش از تن جدا
کرده پیش مردمان انداختند و گویند که زمانیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد می شد
مشغول به تهلیل و تسبیح بود و کریمه اللهم افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت
خیر الفاتحین تلاوت می نمود که دفعه شربت شهادت چشید و زبان او
از دار فنا بدار بقا کشید بعد از ان محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و
هانی بن عروه را کشته بردار کشیدند و سرهای این مظلومان را بریده
کشیدند در کوفه در بدر گردانیدند و این سانحه سوم ذیحجه بسال شصتم
هجرت اتفاق افتاد تمام شد این داستان حالا بیان اصغای حال حضرت
امام حسین علیه السلام و روانگی آن حضرت از مکه بطرف کوفه و رسیدن

بکربلا

بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا گوش فرا باید داشت و فی ذلک الیوم خرج الحسین من مکة
الی کوفة و قیل کان خروجه یوم الترویة و در آن روز یعنی سیوم ذیحجه که روز شهادت حضرت
مسلم بوده روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی گفته‌اند که بود روانگی آنحضرت روز ترویه یعنی
هشتم ذیحجه و کان سبب خروجه ان مسلم بن عقیل کان قد کتب الیه یلتمس قدومه و بود سبب روانگی
آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل باصرار تمام نوشته بود با التماس قدوم او و مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل
بکوفه رسیده روساء و عظمای آنجا بر دست او بیعت کردند و حلقه اطاعت بگوش کشیدند تا اینکه
زیاده بر چهل هزار کس از اهل و اتباع بیعت کرده بودند که تشریف آوردن جناب امام حسین
علیه السلام از مکه بکوفه شنیدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت که اهل کوفه قبول بیعت نمودند
و همه تن باطاعت و انقیاد در داده در گرو انتظار قدوم میمنت لزوم نشسته اند لهذا
آنجناب بتصمیم عزم روانگی از مکه بکوفه فرمودند و لما خرج بالخروج منعه ابن عباس و ابن عمر و
جابر و ابو سعید الخدری و ابو واقد اللیثی فلم یمتنع بمنعهم و قال انی سمعت ابی یقول سمعت
ابی یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان کبش لیستحل به مکة فلا اکون
انا ذلک الکبش و هرگاه جناب امام حسین علیه السلام تهیه سامان سفر نمود منع نمود اورا
ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و ابو واقد لیثی پس باز نماند از باز داشتن ایشان
و گفت بدرستیکه من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه

واله وسلم که میفرمود هرآینه گوسفندی باشد که کعبه بان حلال گردد و بس نباشم من آن گوسفند
پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت کوفه را درست فرمود اجله اصحاب
که در مکه معظمه حاضر بودند به ممانعت پیش آمدند چنانچه ابن عباس گفت که ای حسین از حرم مکه
خانه خداست مرو و بر قول کوفیان اعتماد مکن میبینی که با پدر و برادرت چه کردند اگر تو البته میروی
اهل و عیال خود را همراه مبر و من میترسم که مبادا که تو کشته شوی و زنان و کودکان تو اسیر
شوند و نیز گفت که مرا گمانست که ترا هم چو عثمان در میانه زنان و دختران بکشند چون عرض ابن عباس
جا بعرض قبول نیافت ابن عباس گریه کرد و گفت واحبیباه وای گریست و نیز عبدالله بن عمر
از عزیمت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین قول و فعل اهل کوفه تجربه شده است ... بهر دو
مرو و بالجمله جابر و ابوسعید خدری و ابو واقد لیثی و دیگر هر کس که حسین را آماده سفر کوفه
دید منع کرد آخر کار چون مبالغه و اصرار مانعین از حد درگذشت حسین در جواب ایشان
فرموده ارشاد کرد که من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة و الثنا شنیده است
که گوسفندی در مکه کشته شود که بسبب آن حرمت کعبه برود و پس من نمیخواهم که من همان
گوسفند باشم یعنی شخصی را در مکه کشند که خون او موجب هتک حرمت کعبه شود پس من دوست
ندارم که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده از این در ترجمه تاریخ طبری و در ترجمه
صواعق و دیگر کتب مذکور مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث مذکور

عبدالله

عبد الله بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و این سفک دما باعث بر استحلال کعبه شد
و هر چند این سفک خون بجور و ظلم واقع شد لیکن چون منجر بهتک حرمت کعبه گردید جناب
سید الشهدا علیه التحیة والثنا بکمال حزم و احتیاط و مراعات آداب کعبه گوارا نکرد
که قتلش موجب استحلال کعبه شود و درین مقام سخنی هست ظاهر الاشکال که با وجود اشعار
و اخبار از واقعه شهادت که از سید الشهدا ظهور آمد و گو بطریق جزم و یقین نباشد
اجله صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غیر ایشان چرا تقاعد از رفاقت
و متابعت حضرت حسین ع نموده فقط بر منع خروج از مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده
اظهار خیرخواهی نموده نه و همراه نرفتند و جواب این اگرچه کمال مبنی بر تفصیلی است
که بسطی در کلام خواهد و نیز اندک شایبه تعصب نسبت به بعض اوهام در ربط و ضبط
تقریر هست و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از بوی تعصب ابناء جنس طی کشح از تفصیل
نموده بالاجمال اینقدر گفته میشود که معلوم و متیقن میشود که درین سفر آنچه بمقتضای
قضا و قدر است از قوه بفعل خواهد آمد و هرگاه مثل ابن عباس که عظمت و جلالت
شان ایشان بالاتفاق ثابت و متحقق است با وصف اظهار مظنون خاطر خود تقاعد
از رفاقت کردند و با وجود قلق مفارقت و گریه های های همراه نرفتند
هر عذری که برای ایشان قرار داده شود همان عذر را از جانب دیگران هم قبول

باید گرد و المختصر جناب امام حسین علیه السلام سیوم ذیحجه بروایت صحیح و بعضی هشتم ذیحجه

روز ترویه با معدودی از اهلبیت و شیعیان و موالیان که با ایشان بودند از مکه روانه

کوفه شدند وخرج متوجها الی العراق نفراً من اهل بیته وشیعته ومواليه فسمع فی اثناء الطریق

بقتل مسلم وبتفرق جماعته فهمّ بالرجوع فقال بنو عقیل والله لا نرجع حتی نصیب

بثارنا او نقتل فقال الحسین لا خیر فی الحیوة بعدکم و روانه شد حسین با جمعیت هشتاد و

دو کس از اهل بیت و یاران و غلامان خود پس شنید در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار

جماعت او پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخدا باز نگردیم

تا آنکه بانتقام رسیم یا کشته شویم پس گفت حسین بهتری نیست در زندگی بعد شما یعنی چون

آنحضرت با معدودی از اهل بیت و یاران و غلامان از مکه عزم کوفه خروج نمود

در اثنای راه خبر شهادت مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعه ایشان

استماع نموده عزم مراجعت بمکه کرد دلیران عقیل قسم یاد کرده باتفاق گفتند

که ما معاودت نمیکنیم و بکوفه میرویم تا انتقام خود و قصاص مسلم از دشمنان

میگیریم یا خود ما نیز کشته میشویم آنجناب بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل

از ایشان دگرگون گردیده گفت که لطف زندگی بعد ازین نیست در شما همه کشته شوید و من تنها

بمانم و گویند که حضرت امام حسین علیه السلام را در راه با جماعه چند ابن فرزدق

شاعر ملاقات کرد و احوال کوفه پرسید فرزدق گوید که زبان من در آن وقت و مرضی

که کلام کرد بنا پیشواستم لیدا ابا بشاره گفتم که بکوفه مردم همه روان شود گویند که چون فرزدق

شاعر با حضرت حسین ملاقات کرد دست آنحضرت بوسید آنجناب پرسید که ای ابا فارس

از کجا می آیی گفت از کوفه می آیم پرسید اهل کوفه را چگونه گذاشتی گفت که دلهای مردم

با تو دیدم و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضا و قدر از آسمان نازل است والله یفعل ما یشاء

حضرت حسین در جواب گفت که قضا را باز نتوان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ رجعت را راضی

نشدند حضرت حسین متوجه عراق شد چنانکه میفرمایند ثم سار نحو العراق حتی اذا کان علی

مرحلتین من الکوفه فلقیه الحر بن یزید الریاحی و معه الف فارس من اصحاب ابن زیاد شاکی

السلاح بعد از آن روانه شدند بطرف عراق تا آنکه رسیدند بجایی که دو منزل بود از کوفه

پس ملاقات کرد با او حر بن یزید ریاحی و همراه او بودند هزار سوار مسلح از همراهان ابن زیاد

فقال للحسین ان عبید الله بن زیاد قد ارسلنی الیک و امرنی ان لا افارقک حتی اقدم

بک الیه وانا والله کاره فما یمکنی الرجوع الی الکوفه ولا سبیل الی مفارقتک پس گفت حر

با حسین که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا باینکه جدا نشوم از

تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا از اینکار کراهت کننده ام پس نیست ممکن مرا بازگشت

بکوفه و نه راه بسوی جدایی تو یعنی چون حر بن یزید ریاحی در اثنای راه با جناب حسین در خورده

گفت که مرا هر چند ابن زیاد با این لشکر برای گرفتاری تو فرستاده است لیکن حکم من راضی

به آن نیست که ترا گرفتار کرده پیش ابن زیاد برسانم و این هم نمی‌خواهم که تو از اینجا برگشته

مراجعت بکوفه نمائی فقال له الحسین انی لم اقدم هذا البلد حتی اتتنی کتب اهله و قدمت

علی رسلهم و انتم من اهل الکوفه فان دمتم علی بیعتکم و قلت نصرتکم و الا انصرفت

فقال له الحر والله ما اعلم هذه الکتب و لا الرسل و لا یمکن الرجوع الی الکوفه فلا افارق

حتی اقدمک الیه و طال الکلام بینهما پس گفت با حر حسین علیه السلام که من نیامدم

با این شهر تا نرسید بمن نامه‌های اهل آن و نیامدند پیش من ایلچیهای ایشان و شما از

اهل کوفه هستید اگر بر عهدهای بیعت خود قائم باشید بر بیعت خود در این شهر شما و گرنه

باز گردم پس گفت حر با امام حسین که بخدا من نمیدانم این نامه‌ها و نه ایلچیان را

و نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نمیگذارم ترا تا آنکه ببرم ترا پیش ابن زیاد و

دراز شد سخن میانه هر دو بالجمله چون حر بن یزید ریاحی سبب آمدن خود بخدمت آنحضرت

عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند که من از خود عازم کوفه نشده ام بلکه

کوفیان نامه‌ها و قاصدها فرستاده با مراد و مبالغه تمام مرا طلبیدند و شما که

آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت و برقرار بر عهد بیعت خود باشید

رفیق عزیمت شهر شما میکنم و الا مراجعت بوطن خود می کنم حر بن یزید

از ترقیم نامه‌ها و ترسیل قاصدان غرض داشت گفت که اکنون بازگشت من بکوفه
بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست و گویند که اولا حر برو اکذا
حضرت امام راضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جانب که خواهند
بروند من بکوفه میروم و پیش ابن زیاد عرضه میدهم که حسین با من ملاقی نشد
و بطرفی دیگر رفت که درینحال نامه ابن زیاد بنام حر بدین مضمون رسید که
در اسیر کردن حسین تقصیری مکن و الا بسزائی مبتلا گردی که تحمل آن نتوان
کرد بعد از آن حر بجای خود رسید که اگر سواران ابن زیاد که همراه من هستند
عرض ماجرا نمایند چه خواهد آمد که از دست جور ابن زیاد در آن وقت ما
چه رود باز مبالغه در بردن آنجناب نزد ابن زیاد بکار برده تا آنکه
از طرفین کلام بطول انجامید و سلسله سخن از جانبین دراز گشته قصه کوتاه
چون حضرت امام رضی حر دریافت که ایشان عزیمت از کوفه برتافت و سائق
و قائد قضا و قدر عنان آنجناب بکربلا انداخت حالا این واقعه
شنیدنی و کارگذاری تقدیر دیدنیست فانحرف الحسین عن طریق
الکوفة الی کربلا و نزل بها فی الیوم الثانی من المحرم سنة احدی و ستین و لما
سال عن اسمها فقیل هذا موضع یقال له کربلا فقال موضع کرب و بلاء

فنزل القوم وحطوا الاثقال فنزل الحر قبالة الحسين رضي الله عنه بارض كربلا

پس بازگشت حسین از کوفه و راه متوجه شد بسوی کربلا و رسید در ان تاریخ

دوم محرم سال شصت و یکم در هر جا که رسید پرسید از نام آنجا پس گفته شد

که این مقام معیت کرا از کربلا گویند پس گفت که این جای کرب و بلاست

پس فرود آمدند قوم و انداختند بارها را و فرود آمد حر و لشکر او مقابل

حسین رضی الله عنه بزمین کربلا در ترجمه طبری وغیر آن نوشته اند که چون

حسین بکربلا رسید حر بن یزید ریاحی بطریق خیرخواهی عرضه داشت

که اینک فوج دیگر فرستاده ابن زیاد میرسد جناب را میگویم

که شبانه کوچ کرده بجانب دیگر روند حضرت جناب کوچ کردند

تمام شب قطع مسافت فرمود چون سپیده صبح دمید دید که همان

زمین کربلا وارد است و گویند که اسپی بله نامعلومت شب اتفاق افتاده

که هر شب راه میرفت و هم باز دم صبح خود را بزمین کربلا می یافت

تا اینکه کار بجایی رسید که شتران را میزدند از جای خود حرکت

نمیکردند پس چاروا با تقاضای مشیت کرد کار نمایی جایی رحمت

اقامت گشوده طرح مقام انداخت و همین که هیچ در زیر خیمه دادند

بامرم

و هیزم از درخت می‌شکستند خون از وی و درخت گل می‌شد و مشاهده اینحال بود
که از اینجا رفتن نمی‌توانم که جای ما بود و همین دشت مقتل من است و نیز
در ترجمه طبری است که چون حسین بکربلا رسید در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم با جماعه ملائکه تشریف آورده حسین را در کنار گرفتند و فرمودند
که ای فرزند من میدانم که دشمنان قصد تو کرده و در صدد کشتنت
افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت محروم اند و نیز دیگر آنست
که خدای تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را برای تو آراسته اند
و پدر و مادر تو منتظر تو نشسته پس آنحضرت علیه الصلوة والتحیه دست
بر سینه حسین نهاده فرمود اللهم اعط الحسین صبراً و اجراً حسین از
خواب بیدار شد و بر اهل بیت خود این خواب برخواند جمله گریان شدند
و کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان راندند القصه چون خبر
وصول حضرت امام حسین علیه السلام بزمین کربلا در کوفه بگوش ابن زیاد رسید
آنچه از دست خود کشید بوقوع آمد آنرا باید شنید ثم کتب عبید الله
کتابا الی الحسین لیطلبه الی بیعه یزید فلما ورد الکتاب علی الحسین
فقرأه والقاه وقال للرسول ماله عندی جواب فرجع

الرسول الی ابن زیاد فاشتد غضبه فجمع الناس وجهز العساکر وسلّم مقدمها

عمر بن سعد وکان ولاه الری واعمالها وکتب له فاستعفی من خروجه

الی قتال الحسین فقال له ابن زیاد اما ان تخرج واما ان تعید علینا کتابنا

بتولیتک الری واعمالها وتقعد فی بیتک فاختار ولایة الری لبئس ما

عقبه ابن سمعان که از طایفه ... پس برکاه نامه پیش حسین رسید پس خواند

آنرا و انداخت آنرا و گفت بقاصد که نیست این نامه را نزد من جواب

پس باز گردید ایلچی بسوی ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم

و سامان کرد لشکرها را و تجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را و بود

ابن زیاد که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایه ری و اضلاع آن

و نوشته بود سند برای او پس استعفا نمود ابن سعد از خروج خود

برای جنگ حسین پس گفت با ابن سعد ابن زیاد که یا خروج کنی برای

جنگ حسین و یا باز دهی بما را سند ما که بحکومت ری و اضلاع آن نوشته

داده ام و بنشینی در خانه خود پس اختیار کرد ابن سعد ولایت ری را

مجملا چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد

نایره غضب ابن زیاد زبانه کشید آورده سری باسمان کشید

انجو

و همچو این سوخته بر خود بخندید و در بند محاربه با حسین افتاد و جمع مردم و سامان لشکر
برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل ری با اطلاع آن ساخته بود طلبید با مقدمة
الجیش گشته لشکر کرد که لشکر از پی فتنه به کربلا روانه شود و جنگ با حسین نماید ابن
سعد از اختیار این کار استعفا نموده خود را کنگاش کشید و خواست به مقابله و محاربه
حسین نرود که ابن زیاد باو نوشت که ای ابن سعد بر حسین خروج کن و برای جنگ او
برو یا از حکومت ری دست بردار و منشوری که بتو داده ام آنرا مسترد نما
و در خانه خود بنشین پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده سر دادن حکومت
ری و معزولی از آن نخواست لاجرم بقبول حکم ابن زیاد گردن نهاد و اطلع الی قتال
بالعساکر فما زال ابن زیاد یجهز جیوشه الی ان اجتمع عند عمر ابن سعد اثنان
و عشرون الفا ما بین فارس و راجل فنزلوا شاطی الفرات و حالوا بین الماء
و بین الحسین و اصحابه و کان اکثر الخارجین لقتاله قد کاتبوه و نقضوا بیعته و برآمد
ابن سعد برای قتال حسین با لشکرها پس بمتابعت ابن زیاد تجهیز لشکر و سامان
فرستاد ابن سعد میکرد تا اینکه مجتمع شدند نزد عمر بن سعد بیست و دو هزار
کس از سوار و پیاده پس فرود آمدند بر کناره آب فرات و حایل شدند
در میان آب و حسین و اصحاب او و بودند اکثر خروج کنندگان بجنگ او

آنچه

کسانیکه به تحقیق نامه‌ها نوشتند و بیعت با او نمودند یعنی ابن سعد لعنه الله حطام دنیوی
و دین را به بها فروخته و ذخیره نکال و وبال اخروی اندوخته مقاتله حسین بر آمده
لشکر کینه‌ها کرد و ابن زیاد خسران نهاد دین دنی پی در پی فوجها برای کومک ابن
سعد شقی می‌فرستاد تا آنکه ابن سعد با جمعیت بیست و دو هزار پیاده و سوار هفتم محرم در کربلا
رسیده حائل میانه لشکر حسین و شط فرات گردیده بر کنار آب پاسبانان لشکر فرو نشیده و منع
آب از لشکر حسین باز داشته عرصه بر اهل بیت تنگ ساختند چنانکه چه جای یاران و موالیان
صغار و کبار اهل بیت ساقی کوثر و شفیع روز محشر محتاج برای یک قطره آب
و از تشنگی بی‌تاب و توان و سینه بریان و کبد تشنه در تب حالت یزید همدانی که
از لشکریان حسین ابن علی بود بحضرت امام مظلوم عرض نمود که اگر فرمان رود پیش ابن سعد
استجازت آب کنم ارشاد شد که اختیار داری یزید همدانی نزد ابن سعد رفت
با او در خورد و سنت سلام که شعار اسلام است ترک داد ابن سعد خطاب
با یزید همدانی کرده گفت که ای برادر همدانی ترک سلام چرا گفتی آیا من مسلمان
نیستم و خدا و رسول را نمی‌شناسم یزید همدانی جواب گفت که وای بر اسلام تو
که دعوی مسلمانی میکنی و خروج بر ابن رسول و اولاد رسول نموده کمر بقتل ایشان
بسته و تشنه برای خدا اینها تشنه و فرات دریایست که سگ و خوک

از آن

سگ از این آب می‌خورد و حسین بن علی و برادران و فرزندان و زنان اهل بیت عفت و طهارت از
تشنگی جان بلب داده‌اند و تو آب را از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را
می‌شناسم و مسلمانم شنیدم ابن سعد گفت که ای یزید همدانی همه را گفتی لیکن چه کنم که دل من راضی
بگذاشتن حکومت ری و اصلاح آن نمی‌شود پس یزید همدانی مراجعت کرده حقیقت حال را
بخدمت حسین عرض نمود و مناسب این حکایت است آنچه در صحیح بخاری مروی است و
خلاصه‌اش اینست که شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید گفت
که عراقیان از خون پشه می‌پرسند و فرزند رسول را کشتند و خون او را حلال دانستند و من بگوش خود شنیده
ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و هما ریحانتای من الدنیا گویند که چون لشکر
ابن سعد آماده جنگ شد حسین بن علی علیه السلام از خیمه خود بیرون آمده روبروی ایشان بایستاد
و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نمود و گفت که ای مردمان ببینید که من کدام
و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تأمل کرده بگوئید که شما را ریختن خون من و
هتک حرمت من درست است یا نه و من پسر دختر نبی شما نیستم و فرزند پسر عم رسول
خدا نیستم و اباحمزه سید الشهدا عم من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حق من و
برادر من سید شباب اهل الجنه نفرموده و دیگر از فضائل و مناقب خود بیان
فرموده حجت را بر اعدا اتمام ساخت و نیز گویند که چون لشکریان ابن سعد را بر لشکر حسین

بند نموده کار بر اهلبیت تنگ گرفتند حسین بن علی با ابن سعد نوشت که از سه کار یکی را اختیار کن

یا مرا بگذار تا بمکه روم یا اجازت بده که رخت عزیمت بشهری دیگر کشم و آنجا بنشینم

یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد خواندا که با نیش تا با ابن زیاد بنویسم چون با ابن زیاد نامه

فرستاد نوشت او شهری بر ابن سعد کرد که اگر حسین دست به بیعت یزید ندهد سر او را والا

باید کشت و من ترا برای جنگ فرستاده‌ام نه برای صلح باید که هنگامه قتال با او گرم کنی والا

بجای تو دیگری میفرستم چون نامه ابن زیاد با ابن سعد رسید تمامت صف آراست و لشکر را آماده در است

کرد و گفت که ای حسین من بسیار خواستم که بیعت با یزید کنی و من نخواهد تو مبتلا شود این کار

سرانجام نیافت اکنون آماده بجنگ باید شد و سر نوشته اند که چون لشکر ابن سعد آب فرات را

پس پشت گرفته فرود آمد و خیمه گاه حسین در ریگستان بوده آب هر گاه که منع کردند چاه ها

کندند تا چند دست کاویدند آب نیافتند اهل بیت نبوت و دیگر یاران و

هوالیان و دواب از تشنگی بیتاب شدند و از تشنگی کام اعدی طاقت گفتار نماند و با

سخن میگفتند و با تیمم نماز میگذاردند چون بیطاقتی هر زنان و کودکان از حد در گذشت

حسین عباس بن علی را با تنی چند برای آوردن آب فرستاد بر لب فرات نگذاشتند که آب

بگیرد و عباس را مجروح کردند و همراهان او را کشتند عباس زخمها خورده بخدمت حسین

رسید و هم آن حال گفت که بجز آب شمشیر آبی نصیب ما نشد بیعت و بعضی

روایت

روایت کرده اند که خیمهٔ حسین در صحرا ایستاده بود شخصی بخدمت آنحضرت حاضر شد
دید که آنجناب مشغول بتلاوت قران است و اشک از چشم جاری است
عرض نمود که چگونه وارد این موضع شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند
و قاصدها فرستادند و مرا طلبیدند و این زمان تشنهٔ خون من شده اند
و اکثر از خارجین بقتال من کسانی هستند که دست به بیعت من داده اند
و از ترجمهٔ صواعق منقول است که چون بر حسین این سختی گذشت نصیحت
برادر خود یعنی حسن بن علی یاد میکرد و میگریست که وقت رحلت فرموده
بودند که ای حسین از سفهای کوفه و اعمالی آن بر حذر باشی و بر اقوال ایشان
خروج نکنی که موجب خفت و هلاک تو گردد و در ترجمهٔ طبری است
که حسین در خیمه آمد و حرم محترم را نصیحت فرمود و امر بمصابرت نمود زنان
بگریه در آمدند حسین زنان را از گریه منع کرده نظر بجانب آسمان
بر داشته گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت با من کردند و باز عهد شکستند و باز
نو دادمن از اتباع ایشان پس مردم همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما
بود کردید و شرط خدمت بجا آوردید و شما اندک اید و ایشان بسیار شما را
از بیعت خود بیرون کردم هر طرف که خواسته باشید بروید و من از جان خود نا امید شده ام

همه عرض نمودند که این از ما نخواهد شد که ترا در دست اعدا این گروه سیاه بگذاریم و جان
خود بسلامت بر گیریم فردای قیامت بچنین حرف چه عذر گوییم ما همه جانهای خود را پیش تو
فدا میکنیم پس بمضمون این شعر گر دست دهد هزار جانم در پای مبارکت فشانم
همراهان آنحضرت کمر همت چست بستند و دست از جان خود بشستند و
منتظر شهادت نشستند که لشکر ابن سعد مقابله درآمده آماده کارزار گردید
پس آنچه اتفاق افتاد آنرا باید شنید فلما تیقن ان القوم قاتلوه امر اصحابه فاحفروا
حفیرة شبیهة بالخندق حول العسکر وجعلوا لها جهة واحدة یکون القتال منها
ورکب عسکر ابن سعد واحدقوا بالحسین وزحفوا واقتتلوا پس هرگاه که یقین دانست
که هر آینه جماعه ابن سعد قتال خواهند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس ساختند
سنگری شبیه بخندق گرداگرد لشکر و شدند برای آن جهت واحد که تا باشد
قتال از آن در این حال سوار شدند لشکریان ابن سعد و فرعه کردند لشکر حسین را
و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی چون حسین بطلوع یقین دانست که لشکریان
ابن سعد دست از تعرض باز نخواهند داشت و برای جنگ مهیا اند اصحاب خود را
حکم فرمود تا آماده جنگ شوند و داد شجاعت داده کسب شهادت نمایند
پس یاران اصحاب سنگری گرداگرد لشکر شبیه بخندق ساختند و برای آن راهی

دانستند که از آن راه برای جنگ برآمده و کار زار نمایند و بمین اصحاب حسین
این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه‌گاه حسین را حلقه نموده بجنگ بر داختند
و هنگامه قتال گرم شد تا گشتند بوشیده نماند که چون شب محرم رسید و صبح عاشورا
از افق مشرق طالع گشت و دمید ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابله جنگ کشید
جناب سید الشهدا علیه التحیه والثنا بعد ادای نماز صبح بر جماز سوار شده و برو
لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت مصطفی صلی
الله علیه وآله وسلم خطاب بطرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان
ببینید که ترسایان نشان سم خر عیسی را تعظیم میکنند و یهود اگر اثری از
آثار موسی یابند آن را عزیز میدارند و من جگر گوشه دختر پیغمبر شما هستم که بر قتل
من کمر بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلعم مرا فرزند خود خوانده است و عزیز
دانسته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد قصاص
و کشتن جان من شده اید یا مال شما بر ذمه من است که طلب آن مینمائید یا دیگر مطالبه دارید
که برای آن بجنگ من گرد آمده اید بمدینه منوره بر گور جد خود نشسته بودم
مرا انجا نگذاشتید تا بمکه آمدم رسولان در طلب من فرستادید و نامه نوشتید بر قول
شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این خطبه خواند [illegible]

جواب ندادند پس فرمود که عجب خدا این شماست و شما این شخص خبیث و

اشرار را بجو آیید و بر اسب سوار شده صف بیارایید تا ایشان با ما جنگ کنند گویند

که مردی بود در لشکر ابن سعد عبدالله نامی که در حقیقت عبدالشیطان بود و نسب خود را آن

داده بودند آن و عا آمده دید که آتشی بر گرد عیال و اطفال حسین روشن کرده اند

با کسی بگذارد و گفت ای حسین بشارت باد ترا بآتش که پیش از آتش آخرت

الحال دریافتی او دعای بد کرد و همان دم پای اسب در گودی افتاده و او در میدان

خندق بر پس آتش افتاد اخر آن ماری در ستمان آتش بسوخت بعد از آن یکی تن

از لشکر ابن سعد برآمده مبارز جوی شد از این طرف دو کس بمقابله برآمدند

و آن بد بخت را کشته جهنم بفرستادند و گویند که هر گاه مبارز از این جانب

بجنگ لشکر ابن سعد میخواستند امام مظلوم بنفس قدمی بیشتر میرفت و بجوانان

نمیگذاشتند و میگفتند که یا ابن رسول الله تا ما زنده باشیم یک کس خم زنده [illegible]

ترا بجنگ نمیگذاریم بالجمله لشکریان ابن سعد دریافتند که همراهان حسین

دل بر کشتن نهاده اند بمقابله فرادی فرادا بجنگ هر نوبت که آمدند [illegible]

یک کس چند با برآمده مبارز حسین بر شیر باران میکردند تا آنکه هر که از

لشکریان حسین بر اهل کفر بیرون رفت زنده نمیگشت و از اینجاست که میفرمایند

ولی

ولم یزل یقتل من اهل الحسین رضی الله عنه و اصحابه واحد بعد واحد الی ان قتل منهم
ما ینیف علی خمسین رجلاً و همواره کشته میشدند از اهل بیت حسین علیه السلام و یاران
او یکی بعد یکی تا اینکه کشته شدند از ایشان زیاده بر پنجاه پس فعند ذلک صاح الحسین
اما من مغیث یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله
علیه و اله وسلم پس در اینجا فریاد کرد حسین علیه السلام آیا فریادرسی هست که بفریاد
ما رسد [illegible] ند از برای خدا آیا دافعی هست که دفع کند از حرم پیغمبر جدا صلی الله علیه و اله
وسلم یعنی حین انکه کشته شدند از یاران و موالیان اهلبیت بقتل رسیدند و زیاده
بر پنجاه کس از اهل و اصحاب حسین جام شهادت کشیدند حسین بفریاد آمده اظهار
استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود
که درین حال کدام کس از مدعیان اسلام سر حمایت مظلومیت امام انام میکرد فاذا
یا الحر بن یزید الریاحی تقدم ذکره قد اقبل علی فرسه الیه وقال یا ابن رسول الله
انی کنت اول من خرج علیک وانا الآن فی حزبک فمرنی ان اکون مقتولاً
فی نصرتک لعلی انال شفاعة جدک غداً ثم کر علی عسکر عمر بن سعد فلم
یزل یقاتلهم حتی قتل و قتل معه اخوه و ابنه و مولاه الخ پس ناگاه
حر بن یزید ریاحی که مقدم شد ذکر او بتحقیق متوجه شد سواره بر اسب خود

بطرف حسین و گفت ای فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فدایت گردم من
اول کسی که خروج کرد بر تو و آنکه در گروه تو ام پس بفرما مرا تا آنکه باشم
کشته شده در پیش روی تو تا بیابم شفاعت جد تو فردای قیامت پس حمله
کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله کرد با آن قوم تا آنکه کشته شد و کشته شد
با او برادر او و پسر او و مولای او نیز یعنی حضرت حسین و بابا برکشید و صدای
استغاثه امام مظلوم بلند کرد حر بن یزید ریاحی همینکه بیکسی جناب سید الشهدا و نبیره
رسول خدا ملاحظه کرد توفیق سعادت ابدی از اطاعت ابن سعد خود را باز
کشیده و بساط لطف غفار سرمدی از رفاقت یزید فانی انحراف ورزیده بحضور
امام مظلومان رسیده عرض داشت که چنانکه از اولین خارجین بقتال تو بودم میخواهم که
از سابقین با همرهان تو ام در کار روند که جان خود را در هوای قرب تو کرده ام
و فردای قیامت نقد شفاعت جد امجد تو بدست آرم این بگفت
و بمعیت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد تاخت و این هر چهار تن
چندان بعرصه مقاتله کر و فر کرده و دیدند که بسیاری را از قوم اشقیا به
تیغ و تیر کشتند شادان شادان بمنزل شهادت رسیدند بعد از آن یاران
و موالیان حسین یک یک داد شجاعت بمیدان جنگ داده جانهای خود را

فدای تولائی فرزند رسول خدا و اهل بیت مصطفی نمودند و غیر از چند از عزیزان
در میان باقی نماند جناب سید الشهدا امر فرمود که حالیا نوبت من است و خواست که
از صف قتال برآمده متوجه لشکر اعدا شود که برادر و برادرزادگان و سایر
عزیزان فریاد کردند که تا یک تن هم از ما جانی ز قالب دارد دست از جنگ نمیداریم چون از ایشان
هم یکی بعد دیگری کار خود کرده بدرجه شهادت فایز گردیدند چاره و ناچار
نوبت بمقابله سید الشهدا و تنها با لشکر اشقیا رسید اکنون آنچه تا شنیدنی
بود شنید فی شب و مرتبه یاد بود و دیدنی بود فالتحم القتال حتی قتل اصحاب
الحسین باسرهم و ولده و اخوته و بنو عمه و بقی وحده فبارز بنفسه و سیفه
مصلتة فی یده لم یزل یقاتل و یقتل من یبرز الیه حتی قتل منهم الکثیر فاثخنته
الجراحات والسهام نابتة من کل جانب یعنی چون شهادت رسید قتال تا آنکه کشته
شدند همه یاران حسین و فرزندان او و برادران او و عمزادگان او و باقی ماند آنحضرت
تن تنها لیکن مبارزت فرمود به نفس نفیس خود در حالتیکه شمشیر برهنه بود در دست
او پس آغاز مقاتله میکرد و میکشت هر کسی که می برآمد بمقابله او تا آنکه کشت
از ایشان بسیاری پس گرفت او را زخمها و تیرها نشسته بودند بر بدن او
از هر جانب یعنی چون نایرهٔ قتال سر بفلک کشید و کار از یاران و موالیان و فرزندان
او

وبرادران و عمزادگان فرزندشه نوبت بمبارزه بحضرت سید الشهدا حسین رسید تنها سیف مسلول در دست گرفته بمقابله قوم اشقیا برخاست و زبان بلاغت بیان را باین اشعار آبدار آشنا ساخت شعر انا ابن علی الحبر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر و جدی رسول الله اکرم من مضی و نحن سراج الله فی الارض یزهر و فاطمة امی سلالة احمد و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر و فینا کتاب الله انزل صادقا و فینا الهدی و الوحی و الخیر یذکر و هر که از لشکر مخالف روبرو میگشت او را میکشت تا آنکه جمعی غفیر و جماعتی کثیر از دست و تیغ او بهاویه دوزخ شتافتند و بر لب محبت [illegible] تیغ بر فوج مخالف تا فتنه انگیز عرصه بقا بر لشکر اعدا تنگ شد لهذا رو و بحمله کرده او را زیر تیر گرفتند چون این هم کاری نشد شمر ذی الجوشن حیله دیگر انگیخت و آتش تدبیر تازه در کار به قریب خیام که سفیه ما بود و قبل الشمر ذو الجوشن السکونی فی کتیبة فحال بینه و بین رحله و حرمه فصاح الحسین و یحکم یا شیعة الشیطان انا الذی اقاتلکم و انتم لا تعترضون للحرم فانساء لم یقاتلنکم فقال الشمر لاصحابه کفوا عن النساء و اقصدوا الرجل فی نفسه فحملوا بالسهام و الرماح حتی سقط علی الارض شهیدا و حز رأسه نضر بن خرشه فلم یقدر علی قطع رأسه فنزل خولی بن یزید

نقطه

فقطع رأسه وفي رواية فقال الشمر لاصحابه ويلكم ما تنتظرون بالرجل وقد اثخنته
الجراحات وتواترت عليه السهام والرماح حتى وصل سهم شقي من الاشقياء الى حنكه
فسقط عن الفرس وضربه شقي على وجهه فاورکه سنان بن انس النخعي فطعنه برمح
فنزل خولی بن یزید ليقطع رأسه فارتعدت يداه فنزل اخوه شبل بن يزيد
فقطع رأسه ودفعه الى خولى و پس آمد شمر ذی الجوشن سکونی با لشکر خود پس غافل
گشت در میان امام مظلوم و خیمه حرم او پس فریاد کرد حسین وای بر شما
ای گروه شیطان شمر آنگه فقال ویلکم یا شما لیس برای چه شما متعرض میشوید بحرم
من زنان قتال با شما نکرده اند پس گفت شمر با اصحاب خود باز گردید از زنان
و قصد کنید بسوی این مرد پس سیل کردند تیرها و شمشیرها تا آنکه افتاد بر زمین
شهید شده و خواست که ببرد سر او را نضر بن خرشه پس قدرت نیافت
بر بریدن سر او پس فرود آمد از اسب خولی بن یزید پس برید سر او را و دو در
روایتی است پس گفت شمر به یاران خود وای بر شما چه انتظار میکشید باین مرد
و حال آنکه فرا گرفته است او را زخمها و بیایی رسیده بر او تیرها و نیزه ها تا آنکه
رسید تیر بدبختی از بدبختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسب و برد شمر
شمشیر بر او پس برید او را سنان بن انس نخعی پس نیزه برد او را

به نیزه وی فرود آمد از اسب خولی بن یزید تا ببرد سر او پس بلرزید دستهای او
پس فرود آمد از اسب برادر او شبل بن یزید پس برید سر او را و بفرستاد
بسوی برادر خود خولی تحویل کرد چون لشکریان ابن سعد بمقابله و محاربه اصحاب
سید الشهدا علیه افضل التحیة والثنا در خود مشاهده شد شمر بدبخت با جمعی از لشکریان
خود را با جماعت در میانه حسین و حرم محترم حایل کرد و خواست که دست تعرض باهل بیت
نبوت دراز کنند که امام مظلوم نعره زد که یا شیعة الشیطان نعره زده فرمود که من با شما
می جنگم این چه نامردیست که بر زنان بیگناه می تازید بگذارید و اضعاف این جنبد لیکن
مهابت انتها شمر از تعرض مخیم برگردیده عصمت و طهارت دست کشیده
با همراهان خود بسوی آن حضرت گردید پس از بلطف فی عاقبه شمر و او خطر
دیگر فوج اخیر حمله آورده جناب سید الشهدا را از پس و پیش در میان گرفته القدر
باران تیر و نیزه از هر سوی بر سر وقت امام مظلوم باریدند که آن نیکه تا رسید
و عالم التسلیم و زخمها درست گرفته از پشت اسب بر زمین شهادت افتاد و عنان
عزیمت از حیات انجهانی بجانب حیات بیکنند رخت اقامت بشکست بر سر اعلی
گشاد و گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطه دایره نصف النهار بوده
که جز اول از اجرای وقت نماز پیشین و گویا انجال دال بر آنکه تکبیر افتتاح

اصلات

برپشت ابرش ورکوع بعد التعزاز اوان بسجده هنگام وصول بزمین دست
داده باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور بدم و این گشاده
وجه فی کمک در قاطع سر مبارک است در اصل رساله مرویست و اصح
این است که این شقاوت را در ازل بر ناصیه حال خولی بن یزید بد بال
نوشته اند اگرچه بادی بن شناعته بضر بن خرشه را گفته اند و در
روایتی هست که چون تن مبارک بکثرت جراحات سهام و رماح غربال شد
شمر ملعون تخصیصی باصحاب خود کرد که با وصف مشبک شدن بدنش
بزخمهای تیر و نیزه هنوز زنده کند انسته اید که ناگاه تیری از دست
بدبختی از بدبختان بکام حضرت امام رسیده کار او را تمام کرد که از پشت
اسپ بر زمین افتاد و در همین حال شمر نامرد شمشیری بر روی مبارک
حواله کرد و سنان بن انس نخعی از پی رسیده بزخم نیزه مجروح
ساخت و خولی بن یزید از اسب فرود شده خواست که بقطع سر برازد
که دستش لرزید و شبل بن یزید با دستک زر دبرادر بتعجیل از اسب فرود
آمده سر مبارک را از تن بریده پیش برادر خود خولی انداخت و آن
آنچه از دست بیداد لشکریان شمر و ابن سعد بر بقیه آل طه و یس رفت

بیانش میرود ثم دخلوا علی الحرم و اسروا اثنی عشر غلاماً من بنی هاشم
و من کان من النساء پس در آمدند بر حرم محترم و اسیر کردند دوازده
کس را از نوجوانان بنی هاشم و هر کس را که بود بغیر از زنان و امر ابن سعد
و شمر نفراً فرکبوا خیولاً و اوطئوا الحسین و حکم کرد ابن سعد و شمر که ده نفر را
پس سوار شدند بر اسبها و پامال ساختند تن حسین علیه السلام را و ارسلوا
الراس المکرم مع بشیر بن مالک و خولی بن یزید الی ابن زیاد و فرستادند سر مکرم
امام علیه السلام را با بشیر بن مالک و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد بالجمله چون
سر حسین مظلوم را به خنجر بیداد از تن جدا ساختند و به نیزها برسانیدند و دو دختر خورد
و نبالث را به تیغ ظلم بریدند گویند که قیس بن اشعث پیراهنش از تن
بی سر عزیز کشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت و شمر با سپاه اهل شقاوت
قصد خیمه اهل بیت عصمت و طهارت نموده تاراج بردند جهت علی بن الحسین
که بر بستر بیماری افتاده بود دشمن که نظر شمر بر حالش افتاد خواست که او را
بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت مسلمانان اطفال کفار را نیز نمیکشند
و تو این کودک بیمار مسلمانزاده میکشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد
فرموده است که نرینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت که اینهم اسیر

بیاید و شما

باید فرستاد تا هر چه خواهست او باشد بعمل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند
که اسپان را بر تن حسین دوانید چنانچه بسبب کس از سواران جسم لطیف
و تن لطیف حسین را پایمال سم اسپان ساختند چنانکه استخوان تن
مبارک ریزه ریزه شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر
بن مالک و خولی بن یزید بکوفه پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهل بیت را
بر شتران بی پرده سوار کرده و علی بن حسین بیمار را بر شتری انداخته روانه
بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد یکروز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را
در گور نمود و تن حسین و همراهیانش تا سه روز همچنان افتاده ماندند و کسی
دفن نمیکرد تا آنکه مردم غاضریه که قریه الیست بر کنار فرات فراهم شده
تن حسین را در یک گور و دیگر بنی هاشم را در جنب او و باقی شهدا را
یکجا کرده دفن کردند حالا تفصیل اسامی شهدای اهلبیت که با جناب
سید الشهدا در کربلا شهید شدند باید شنید و بر سبک غم از دل
بر هم زد تا ماتم این خیار اهل عالم را باید تازه گردد و استشهد معه رضی الله عنه
خمسة من اخوته العباس بن علی و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله
بن علی و جعفر بن علی و ثلثة من ولد الحسن اخیه القاسم بن الحسن و

وعبد الله بن الحسن وعمر بن الحسن وقيل ابو بكر بن الحسن وقتل مع ابيه علي الاكبر فانه قاتل

بين يدي ابيه حتى قتل شهيدا وعبد الله قتل صغيرا بكربلا جاءه سهم وهو في

في حجر ابيه فقتله وقتل معه محمد وعون ابنا عبد الله بن جعفر وعبد الله وعبيد الله بني

جعفر بنو عقيل بن ابي طالب فهولاء مع الحسين ستة عشر رجلا او سبعة عشر

رجلا من خيار اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد استشهدوا

پوسته شد و شهید شدند با حسین علیه السلام هیچکس از برادران او عباس بن علی

و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی و جعفر بن علی و کسی از پسران

حسن برادر او قاسم بن حسن و عبد الله بن حسن و عمر بن حسن و گفته شد ابو بکر

بن حسن و شهادت یافتند همراه آن شهدا دو پسر او علی اکبر پس با آنچه

او مقاتله کرد بحضور پدر خود تا آنکه کشته شد در معرکه و شهادت یافت

و عبد الله شهید شد در صغر سن بکربلا رسید بحلق او تیر بدبختی در حالیکه او در کنار

پدر خود بوده پس کشت او را و شهید شدند با امام مظلوم محمد و عون دو

پسر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن

ابی طالب پس این جماعه همراه حسین علیه السلام شانزده یا هفده مرد

از بهترین اهلبیت رسول خدا صلعم بتحقیق شهید شدند آنروز مجملا هیچکس

از برادران

از برادران جناب سید الشهدا یعنی عباس و علی و محمد و عبدالله و جعفر اینها پسران علی مرتضی ع
هستند و عبدالله و احمد و عمر و محمد اصغر یعنی ابوبکر از فرزندان حسن بن علی برادر
زادگان او و هم کسی از فرزندان امام یکی علی اکبر که همشکل پدر بزرگوار در معرکه
جنگ با لشکر کفار رخت کارزار کشیدند و دیگری عبدالله که بعضی او را علی اصغر
گویند در حجر والد ماجد از صدمه تیر بدبختی از بدبختان فوج اعدا که بر حلق
معصوم رسیده در کنار پدر جان داده و محمد و عون دو کس از پسران
عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و عبدالله و عبد الرحمن و جعفر پسران مسلم
عقیل بن ابی طالب [illegible] نفر یا هفده کس از خیار اهل بیت رسالت
در معرکه کربلا بفیض شهادت [illegible] فضیلت السبق در شمار شهدا
گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار نیز در آن روز شهید شدند
و علی اوسط که لقب شریفش زین العابدین است در روز واقعه کربلا بیمار
و نیز [illegible] بعد شهادت برادر خود یعنی حضرت علی اکبر بخدمت
امام آل عبا حاضر شده عرضه داشت که اجازت رود تا با دشمنان
جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم آنجناب فرمود
که ای فرزند تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر تو هم کشته

نشود نسل رسول بالکلیه منقطع و دوحه رسالت از بیخ و بن برکنده شود
باشد که هنوز پا بتو حیات باشد در عقب من با دشمنان محاربه ساز
و همواره بصبر و شکر بسر بری باید دانست که در اعداد اولاد حضرت
امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفوة الصفوة ابن جوزی نقل است
که ابا حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اصغر و جعفر و دو دختر فاطمه
و سکینه بودند و ابن الاخضر در معالم العترت گفته چهار پسر و دو دختر
بودند و عبدالله را اعدا در کربلا شهید نموده و حافظ محب الدین ابو العباس
در ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین ع شش پسر و سه دختر
بودند و لیکن که زیاده نبود علی اوسط و محمد نیست و دختر زینب و کلثوم
و علی اصغر ملقب بامام زین العابدین است و بعضی آن را علی اوسط
گویند و محمد و جعفر سلاطین صغر سن بودند شاید قبل بلوغ وفات یافته
باشند و باقی از پسران آنحضرت در واقعه کربلا شهید شدند امام زین العابدین
مانده و حق تعالی آنچنان برکت در اولاد شریف حضرت امام زین العابدین
بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان پر شده است و تا قیام قیامت
زمانه خالی ازین فیض و برکت نخواهد ماند و در بعضی از مرقومات

بحار

جواب مصنف علامه علیه الرحمه مرقوم است که حضرت حسین علیه السلام با اولاد
وقتیکه بکربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی
زین العابدین که دران وقت بیمار بودند بیست و دو ساله علی اکبر که
با اعدا جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف است
بعضی عبدالله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیرخوار
بودند بحضرت امام ایشان را سید الشهدا علیه السلام در کنار گرفته زبان
خود بر ان تسکین عطش در دهان ایشان میبردند که ناگاه تیری
از جانب اشقیا بحلقوم معصوم رسید و در کنار پدر جان داد و یک دختر
همراه حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت
قاسم منسوب بود درانوقت هفت ساله عمر داشت و در روایت نکاح
ایشان با حضرت قاسم غلط است دران وقت فرصت انکار بود
و آنکه مشهور است که حضرت سکینه در راه شام فوت شدند
اینهم غلط محض است چنانکه ایشان تا دیر ایام زنده ماندند و
بالصعوبت زبیر منکوحه شدند و بعد بعمه زاده حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی کرم الله وجهه گشته و دختر الکلک

حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میداشت و همراه شوهر خود که حسن
مثنی پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه مانده بود و در آن دشت
کربلا نیامده و نام مادر امام زین العابدین شهربانو ملقب است
دختر یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان ساسانی و نام
مادر علی اکبر ثقفیه دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود که سردار
بنی ثقیف بود و نام مادر پسر سوم که شیرخواره بود بنا بر روایت
اینقدر معلوم است که از عرب بود و از قبیل بنی قضاعه و نام مادر
سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی که از بنی کلب بود
و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست میداشتند
و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه در این باب شعری گفته
و فرموده اند ۞ لعمری اننی لاحب دارا ۞ تحل بها سکینة والرباب ۞
یعنی قسم جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب
در آن بنشینند و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان
حضرت امام علیه السلام در مدینه متوقف مانده بود ام اسحق دختر
حضرت طلحه که یکی از ده یاران بهشتی بود مشهور بوده اند

الفرز

و حضرت امام باقر در آنوقت چهار ساله بودند چرا که قبل از واقعه کربلا که در سنه
شصت و یک هجری شده بود بچهار سال پیشتر در سنه پنجاه و هفت هجری
متولد شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آنوقت همراه ایشان شهربانو
و مادر ایشان سیوم شیرخواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست که در آنوقت
زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام که بشرف شهادت
رسیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبدالله و عمرو و ابوبکر و از فرزندان
حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه پنج کس همراه بودند حضرت عباس بن علی
و عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبدالله بن علی و حضرت جعفر بن علی
شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از مزار حضرت امام در کربلا
یک تیر پرتاب روضه ایشان جدا است و دیگر شهیدان کربلا در
روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم قبل از
آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذیحجه سنه شصت از هجرت در کوفه شهید شده
بودند و ایشان را حضرت امام از مکه پیشتر روانه فرموده بودند که از مردم
کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع دهند و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند
محمد و ابراهیم نام داشتند و عبدالله و عبدالرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابی طالب

که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبدالله بن جعفر طیار برادر حضرت علی
کرم الله وجهه دو پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند
و خواهرزاده های حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت زینب [illegible]
حقیقی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام از بطن حضرت بتول بودند و خواهر حقیقی
حضرت امام بودند با عبدالله بن جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین
و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزاده صغیر السن [illegible] رسیدیان زنده
و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهربانو زوجه حضرت امام و حضرت
سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهلبیت که همراه بودند در بلاد شام
رفتند انتهی کلامه الشریف این سه حال همراهان کربلا که همراه سید الشهدا
بودند اما روز و سال شهادت پس فیاض مرقوم و کان شهادته یوم
عاشورا السنه احدی و ستین من الهجره و له یومئذ ست و خمسون سنه
و جمعه الشهر و ختمه امام و لید و شهادت آن همام شهید الی روز عاشورا
سال شصت و یکم از هجرت و سن شریف آنحضرت آن روز پنجاه
و شش سال و پنجاه و پنج روز بوده پوشیده نخواهد بود که شهادت جناب
سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا یعنی دهم محرم روز جمعه بعد

زوال

زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاده و سنین عمر شریف
در آن روز پنجاه و شش سال و پنجماه و پنج روز رسیده بود چه ولادت
با سعادت پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت روز عاشورا
سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف کم کاست پنجاه
و شش سال و پنجماه و پنج روز باشد اگرچه در این باب اختلاف روایت بسی
هست لیکن صحیح و معتمد همین قدر است که بر آن اقتصار افتاد القصه چون
سر مبارک سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با اسیران اهل بیت
رسول خدا بکوفه رسیدند چه از رهگذر غبار جور و بیداد ابن زیاد
پلید وقت رسیدن سر مطهر مصطفی رفت تتمه این از ارشاد مفید و اما الشقی
ابن زیاد بالراس المکرم فدیر به فی سکک الکوفه ثم ارسله مع رؤس سایر
الشهداء و سبایا اهل البیت الی یزید بن معاویه مع شمر ذی الجوشن
و کان بدمشق ثم وجه ذریه الحسین و رأسه مع علی بن الحسین علیهما السلام
الی المدینه انا لله و انا الیه راجعون و حکم کرد ابن زیاد شقی در خصوص
سر مکرم امام اکرم که گردانیده شود در کوچه های کوفه پس تر فرستاد سر مبارک را
با سرهای باقی شهیدان و اسیران اهل بیت بسوی یزید بن معاویه با شمر

ذی الجوشن و بود یزید بدمشق بعد از آن روانه کرد یزید ذریت حسین
و سر مبارک او را با سائر حسین علیهما السلام بطرف مدینه یا برای اعدائهم
و ما بسوی اولیا یا زگفتگانیم بر ناظرین کتب سیر و اخبار و ماهران اسمار
آثار و حساب محقق و محتجب نبوده باشد که هرگاه اسیران اهلبیت رسالت ایشان
و شهیدان دودمان نبوت و نبالت با سر مبارک سید الشهدا و سایر شهیدان
دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله تعالی الی یوم التناد را
قصر امارت خود بیار نشسته با هیبت و وقار در کوشک مشتعبه در خانه
بار عام کرده چون وضیع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند سبایای آل بیت
مصطفی و ذکور و اناث ذریه رسول خدا را با سر مبارک سید الشهدا بحضور خود
طلبید همین که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام پیش نظر نحس رسید بار بار
میدید و تبسم میکرد و چوبی که بدست داشت بر لب و دندان مبارک آن نور نبی
زید بن ارقم که از صحابه کبار بود در آن مجلس حاضر بود گفت که ای ابن زیاد چوب
خود را از دندان حسین بردار و بار دیگر بر آن مزن بخدا که من بارها دیده‌ام
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لب و دندان حسین را می‌بوسید از آن
زید بن ارقم خود را بدست گریه سپرده سیلاب خون از چوبها بر دو دیده بدن
روان:

تروان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید بن ارقم شنید و حال گریه او را
بچشم خود مشاهده کرد گفت بخدائی که چشم ترا پر آب دارد اگر تو پیر نبودی
و چنین خرافت نمی شدی من ترا می کشتم و گردن تو می زدم پس زید
بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم با تو چیزی که ترا غصه دهد و بیشتر
و آزرده کننده تر از سابق باشد که دیدم رسول خدا صلعم حسن را
بر ران راست و حسین را بر ران چپ نشانید و دست مبارک بر سر
ایشان نهاده فرمود که ای بار خدایا من ایشان را بتو و مومنان صالح
امانت سپردم پس ای ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی و گفت ایها المردم
حق سبحانه و تعالی از شما خوشنود مباد که ابن فاطمه را کشتید و ابن مرجانه
یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند که در همین حال ابن زیاد بر سر منبر
رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المومنین یزید و لشکر
او را فتح داد و کاذب ابن کاذب را بکشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان
راند که عبدالله بن عفیف از جای خود برجست و گفت که ای دشمن خدا
و عدوی مصطفی صلعم تو دروغگو هستی و پدر تو دروغگو و آن کس که ترا امیر ساخته او نیز
دروغگو است کجا ای بدحال خسران مآل که اولاد پیغمبر را کشته بر بلندی منبر رسول خدا

ذلیل و خوار کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان نشست اسناد دادی و از خدا نترسیدی
نداری که چنین دروغ قبیح میگوئی و براه کذب قبیح می‌آئی بر ...
کرده‌اند که دمیکه اسیران اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند
الحمد لله الذی اکرب و اکرب شکر خدا که سختی داد و دشمنان ما را سختی داد
حضرت ام کلثوم جواب داد الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا
شکر خدا را که گرامی کرد ما را بمحمد ص و پاک کرد ما را پاک کردنی پس ابن
زیاد گفت کیف رأیتم قدرة الله چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم
در جواب فرمودند سیجمع الله بیننا و بینکم و یضعف بیننا و بینکم زود است
که جمع کند خدا تعالی میانه ما و شما و انصاف فرمایند در میان ما و شما در روز
قیامت ابن زیاد از این جواب بسیار آشفت و گفت هنوز اینقدر دلیری
و تندی در کلام ایشان هست خواست که عقوبت کند که گفتندش سخن زنان را اعتبار
نیست پس نگاه ابن زیاد بر علی بن حسین افتاد پرسید که این پسر کیست گفتند
که پسر حسین بن علی است گفت که این پسر را نیز بکشند که دوست ندارم
از نسل فاطمه زهرا کسی باقی بماند پس خواست که علی بن حسین را
بکشند ببرد بیرون قصرش بکشد که حضرت زینب او را در کنار گرفته

خود را

خود را اسیر کرد و گفت که اگر می‌کشید ما را آنکه بشنید که از نسل فاطمه یک
کس باقی مانده است که محرم ما زنان اهلبیت باشد اگر او را هم بکشید
ما جمله زنان بی‌محرم بمانیم ابن زیاد را از کلام حضرت زینب بنت علی
در گرفت و از سر خون علی بن حسین درگذشت گویند که چون زنان اهلبیت را
بر شتران بی‌پرده و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال
خرابی دودمان نبوت دیدند و گریستند ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه
حالا شما چه گریه میکنید این همه بیداد که بر سر ما رفت از دست شما
رفت ما را شما کشتید و باز میگریید و این ابیات بر زبان عفت بیان
راند شعر ماذا تقولون اذ قال النبی لکم • ماذا فعلتم وانتم خیر الامم • بعترتی
وباهلی بعد مفتقدی • منهم اساری وقتلی ضرجوا بدم • کان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی • جواب جدّت شما را اگر سوال کند
محمد عربی از شما بروز جزا • که آن چه بود که با اهل بیت من کردید
چو من بملک بقا رفتم از سرای فنا • جزای آنکه شما را بحق نمودم راه
روا نبود که اینها بما رسد ز شما • المختصر ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران
اهلبیت حکم داد که ایشان را در بندیخانه دارند و سر حسین را بر نیزه

کذاشته در کوچه های کوفه بگردانیدند چنانچه دست علی بن حسین بسته و دیگر
اهلبیت را گرفته داخل زندان خانه کردند و سر حسین را بر نیزه
سوار کرده خانه بخانه در سکک و شوارع کوفه گردانیدند از زید بن ارقم
مروی است که چون سر حسین بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه
بود و من در غرفه نشسته بودم همین که مقابل من رسید شنیدم که این
آیه میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا زید بن ارقم
گوید که هرگاه این آیه از زبان سر مبارک شنیدم چنان وجدا که تمامی موها بر تن من
برخاست و گفتم یا ابن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر است بعد از آن پس
سر سید الشهدا و سایر شهدا دشت کربلا و جمله اسیران اهل بیت را با شمر ذی الجوشن
بسوی دمشق نجس یزید ابن معاویه فرستادند قافله زنان و یتیمان اهل بیت بر شترا
می بردند سوار و سر حسین بر نیزه در هر شهر و دیار که میرسید واویلاه وامصیبتا
از زمین تا آسمان میرسید تا آنکه بعد قطع منازل و طی مراحل قافله ستمدیده اهل بیت
بدمشق رسید همین که یزید علیه ما یستحقه را خبر شد قصر را آراسته و بر تخت
خود نشست و در زمانی که جمله اعیان شام پیش او حاضر بودند حکم باحضار اسیران داده
تا که سرهای شهدا را با زنان و یتیمان اهل بیت بخصوص او آوردند چنانکه
سرها را

یکدیگر را از شهیدان بودند و چون صاحب آن سر را آن سر سید آغاز کرد شنیدند که شهید مؤمن
سر مبارک آن حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او نهادند و با طبلها و چنگها
نای نواختن و فخار [illegible] با صفحات واقعه کربلا دیده صورت سرها و سرهای
شهیدان المظلومین است [illegible] از روح و نشاط از ناصیه حال آن خبر از حال می‌آید چنانچه
ابیات ابن الزبعری یعنی شعر لیت اشیاخی ببدر شهدوا تا آخر می‌خواندند
و از کمال اهتزاز و نشاط بر خود می‌بالید و بچوب خیزران لب و دندان شاه شهیدان
را می‌زد و می‌گفت که ای ابا عبدالله مرا گمان نبود که سنین عمرت تا این مدت رسید
و سر و ریش تو از خضاب محفوظ و در بعضی از روایات منقول است که در آن
ساعت که سر مبارک حضرت پیش یزید پلید بردند لعین در شادی شد و
خمر می‌خورد و سر مبارک را با انواع اهانت میکرد در غره بعض صحابه رسول صلی الله
علیه و آله و سلم [illegible] آمدند و گفتند ای ملعون چنین ایشان را حکم قتل کرد و بعضی
صحابه [illegible] که سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس بود
چون ضرب خیزران بر لب و دندان شاه شهیدان [illegible] کرد از دست ضبط برآمد با یزید پلید
مخاطب شد گفت قطع الله یدک چوب بر لب و دندانی می‌زنی که بوسه گاه رسول خدا
علیه الصلوة والسلام بود یزید ملعون بغضب رفته گفت که ای سمره اگر صحبت

تو با رسول خدا را مانع نمی شد این توقف کرد نشت میزدم سفیر گفت سبحان الله

در حق من ملاحظه صحبت رسول میکنی و با جگر گوشه آن رسول و سرداران چنین بی ادبانه معامله

کردی از هیچ کافر با مسلمانی نکنند این گفت و از آن مجلس برخاست و بیرون رفت و بعد از

از سفیر روم اندر آن مجلس حاضر بود هر گاه سر حسین دید پرسید که این سر کیست یزید گفت

در سرای کسی است که داعیه مقابله با خلیفه و اراده خلافت برای خود داشت گفت یا

مگر صاحب این سر شرفی داشته که هوای داعیه خلافت بر سر خود میداشت یزید گفت

که آری از اشراف بنی هاشم بود سفیر پرسید که صاحب این سر را چه نام و نسب بود و مادرش را

یزید گفت نام او حسین و نام پدرش علی ابن ابی طالب و نام مادر او فاطمه بود

گفت فاطمه دختر که بود یزید گفت دختر محمد رسول الله سفیر گفت ملعون

از سر فرزند بنی شما است گفت آری سفیر گفت سبحان الله اینقدر حرمت

پدران کردید و دست با سگ ما بیدید گفت از ای یزید نعامه من [illegible]

داود پیغمبر واسطه [illegible] پشت [illegible] و هنوز [illegible] الحال [illegible] از [illegible] اند

و عزت و احترام بجای آرند محمد عربی رسول شما [illegible] و از [illegible]

رفته [illegible] معامله با ذریت و اهل بیت او کردید ای [illegible]

کس [illegible] که [illegible] دیده وای بر شما که [illegible]

تعظیم

یزید بی ادبیها بر سر مبارک سید الشهدا میکرد رسول قیصر روم حاضر بود گفت
که در جزیره‌ها از جزایر نشان سم خر حضرت عیسی ع باقی است ما هر ساله بزیارت آن
می بردیم و نذورات از جواهر و لآلی و زر و سیم همراه می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن
بجا می آوریم مانند شما تعظیم خانه کعبه میکنید و حرمت و احترام آن بجا می آورید
حیف که شما فرزند و ذریت نبی خود را کشتید و زنان و یتیمان او را اسیر
کردید یزید گفت اگر تو رسول قیصر روم نمی بودی ترا میکشتم رسول قیصر گفت
که شرمت نمی آید که احترام رسول قیصر نگاه داشتی و حرمت رسول خدا
و اولاد او را نگذاشتی یزید جوابی بجز سکوت ندیده متوجه بطرف زنان
و یتیمان اهلبیت شده زینب و ام کلثوم و علی بن حسین را نزد خود طلبید
حضرت زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت وا حسیناه وا جداه
وا محمداه بعد از این خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زنان خود را
در پس پرده عزت و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را
بالای برهنه بر شتران سوار کردی و در مجمع مردان پیش خود طلبیدی
فردای قیامت از عهده عمل خود چه جواب توانی داد یزید
پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین و دختر

فاطمه زهرا ست پس از ان کلثوم برخاست و بر سر حسین افتاده لب و دهان
خود را بران لب و دهان چند ان مالید که بیهوش شد زین العابدین خواهر را
بهوش آمد دعای بد در حق یزید کرد گفت که ای یزید ممتع بار دیده
نیابی و چنانکه ما را در بلاها فکندی تو هم در دنیا و عقبی روی راحت
نبینی و حضرت یزید پلید گفت مگر این زن هم خواهر حسین است گفتند آری
این کلثوم دختر فاطمه است پس توجه بسوی امام زین العابدین کرد
پرسید که این پسر کیست گفتند که این علی بن حسین پسر حسین بن علی است
گفت که شنیده ام که علی بن حسین کشته شد گفتند که حسین را سه پسر
بود علی اکبر و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر هر دو کشته شدند و علی اوسط
که بیمار بود او را اسیر کرده آورده ایم یزید گفت ای کودک میدانی که
پدرت میخواست که بر مسند خلافت نشیند و بر سر منبر خطبه بنام او
خوانده شود الحمد لله که بمراد خود نرسید علی بن حسین گفت که ای یزید
بگو این منبرها پدران ما نهاده اند یا پدران تو خلافت و امامت
از ان پدران ما بوده است که در راه خدا جهاد کرده اند یا از پدران تو
که شرک با خدای می نمودند در روز حشر انعامله ما و شما فیصل شدنی است
اکرم

ولنیه سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خوانده ختم کلام نموده پس

یزید حاکم دمشق که این پیشوایان اهل بیت را بقهر و کافه اینها بر بند و سر حسین را بر

دروازه دمشق آویزان نماید چنانکه گویند که تا سه روز سر مبارک بر دروازه

دمشق آویزان ماند بعد از آن ذریت حسین را با سر مبارک او در روانه مدینه

کرد بالجمله این روایات و امثال آن که بعضی از آن خالی از ضعیف نبوده باشد

لیکن درین شکی نیست که یزید پلید آمر و راضی و مستبشر از قتل حسین علیه السلام

بوده همین است مذهب مختار جمهور اهل سنت و جماعت چنانچه در کتب

معتمده مثل مفتاح النجاة مرزا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلما

قاضی شهاب الدین دولت آبادی و شرح عقائد نسفی ملا سعد الدین

تفتازانی و تکمیل الایمان شیخ عبد الحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار

معتبره با شواهد و دلائل مذکور و مسطور است و لهذا لعن آن ملعون بحجج

قاطعه و براهین ساطعه ثابت کرده اند و مختار راقم الحروف و اسلاف

صوری و معنوی ما همین است که یزید آمر و راضی و مستبشر بقتل حسین

بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و نکال سرمدی است و اگر تامل بکار رود

قصه مجمل لعنت در حق آن ملعون قصور نیست که مقصور بر آن نباید بود

چنانچه استاذ البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه علیه الرحمه در رساله سر العقیدن
در حاشیه که بر کلمه علیه ما یستحقه تعلیق فرموده اند افاده نموده اند که علیه
ما یستحقه کنایه است از لعنت والکنایه ابلغ التصریح از قواعد
عربیت ثابت شد اهدا را ابهام ما یستحقه تفخیم و تشنیع است که در تصریح
بلفظ لعنت نیست فوت میگردد چنانچه در تفسیر فغشیهم من الیم ما غشیهم
مذکور شده در حق انیست که اکتفا بر مجرد لعنت در حق یزید قصور است
زیرا که اینقدر را اجرای مطلق قتل مومن مقرر کرده اند قال الله تعالی
ومن قتل مومنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه
واعدله عذابا عظیما و یزید را درین عمل زیاده دخل است که غیر او را دست
نداده و این زیادت را خبر به استحقاق او خواهند نتوان کرد که علم
نیز از خصوصیت آن عاجز است والله اعلم وعلمه اتم واحکم انتهی کلامه
الشریف آمدیم بر اینکه در دفن سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام
اختلاف است وانچه تحقیق ثابت است اینست که سر مبارک را در مدینه
منوره بمکان بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است که یزید
سر مبارک ~~را در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون کرد~~ امام حسین علیه السلام

تمام شد

بمدینه فرستاد و او را کفن داده شد و حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند
و در خلاصة الوفا مرویست که جسد مبارک حسین در کربلاست و سر مبارک
او به مدینه بمکان بقیع بپهلوی حسن مدفونست و آنچه گویند که سر مبارک را
در کربلا برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک در خزانه
یزید بوده تا اینکه سلیمان بن عبد الملک پادشاه شد او را خبر کردند
چون سر مبارک را پیش خود طلبیده دید که استخوان سفید باقی ست پس
او را مشک خوشبو مالیده و کفن داده در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند
که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم را بخواب دید
که ملاطفت و ملایمت بحال او میفرمایند چون تعبیر این خواب از حضرت
حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو احسانی بجهت اهل بیت آنحضرت
علیه الصلوة و السلام بظهور آمده گفت آری سر حسین که در خزانه یزید بود
او را کفن و خوشبو داده نماز بر آن خوانده دفن کرده ام حسن بصری گفتند
که البته این کار تو موجب خوشنودی آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم
بوده باشد این چنین روایتها کرده اند لیکن صحیح و معتمد همان قول اول است
که سر مبارک سید الشباب در مدینه المنوره بمکان بقیع مدفون است هست قول

که چون یزید علیه ما یستحقه اهلبیت رسول و ذریت بتول را روانه بمدینه نمود
نعمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینها را بمدینه رسانند
چنانچه امام علی بن حسین سر سید الشهدا او سرهای دیگر شهیدان را بست کربلا
فرا گرفته بمراه زنان و یتیمان اهلبیت روانه مدینه منوره شد و این
روانگی هم عاری از جمله تولث و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی
محدث دال بر اینست جائی که گفته که از جور و بیداد ابن زیاد که
نسبت باهلبیت نبوی بعمل آورد عجب نیست که او محکوم و منقاد یزید
بوده لیکن از گمراهی یزید عجب است که چوب بر دندان حسین زده
و اهلبیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری سوار کرده باسم نهارک
بطرف مدینه فرستاد و حال آنکه بوی سر تغیر یافته بود لیکن گفته که هیچ
مقصود ازین نبوده مگر فضیحت کردن اگر در دل او کینه جاهلیت و عداوت
کشته شدن اقربای او که روز بدر از کفار کشته شدند نبود
هر آینه تعظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد و دفن می ساخت و
نیکوئی با آل رسول و ذریت آل بتول می نمود القصه چون قافله اهلبیت
نبوت از دمشق عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید
مشیعین

متعین بوده بداعیهٔ سعادت ازلی تجمن خدمت در راه با ذریت حسین
نبشن آنکه مراتب اطاعت و تعظیم و تکریم و اعزاز و احترام چنانکه باید
از جانب خود بجای آورده بجایی رسانید و در زمانیکه خبر مراجعت اهل بیت
رسالت بمدینه رسید اولاد مهاجرین و انصار و دیگر اهالی مدینه از صغار
و کبار را باستقبال دویدند همین که ذریهٔ رسول و جگر گوشه‌های بتول را
مبتلا به مصیبت دیدند حالتی از غم و اندوه و گریه و زاری بر ایشان
گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است گویند که مصیبتی که روز
وفات حضرت سرور کائنات علیه افضل من الصلوات و التحیات
بر اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین
با زنان و یتیمان اهل بیت نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیة
و الثنا از دمشق بمدینه برگشت فریاد عجیب و شوری غریب در مدینه
بر پا بود که با هزار هنگامه قیامت میبود جمله ارباب دین در اندوه
و درد رهین تمامه از کهین و مهین از غم و غصه حزین بودند و حالتی که
عارض حال حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فریاد و زاری
فرادی زنان و یتیمان اهلبیت نبوت را یکبار میگرفت و میگریست

ام المومنین

تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

وسلم شده زار زار می نالیدند و بزبان حال میگفتند یا رسول الله

سر برآر از روضه و سر تا بنگری اهل بیت خویش را از روی غمها که چون

در بلای دشمنان دین گرفتار آمده کس مباد از جهان یا رب گرفتار

اینچنین نوشته مباد که بیان وقایع کربلا و مصائب اهل بیت مصطفی

علیه الصلوة والثنا که دل قلم از تحریرش خون و دیده دوات از تقریرش

جیحون است الحق از آن بیشتر است که در حیطه احصا گنجد یا بمیزان استیفا آید

و نیز تفصیل روایات را خالی از تفریط و افراط ندانسته و بیان واقعی

عاری از خلط و اختلاط نگذاشته اند لهذا حسب تصنیف علامه علیه الرحمه

بر تحریر مجملی از آن اکتفا ورزیده و دست و قلم از تفصیل آن کشیده

بیان اخباری که در این واقعه هائله واقع شده میفرمایند و از آنجمله که

مشهور و متواتر است نقل می نمایند چنانکه ارباب اخبار

النبی صلی الله علیه وآله وسلم بهذه الواقعة الهائلة من جهة الوحی بواسطة

جبرئیل وغیره من الملائکة مشهور متواتر. اما اخبار پیغمبر صلعم

باین واقعه هولناک از جهت وحی بواسطه جبرئیل و غیر از ملائکه

بعض مشهور متواتر است یعنی اخبار مرویه از آنحضرت صلعم که مبنی از شهادت بلکه کربلا و مشعرند بشهادت جناب سید الشهدا است بکثرت طرق از درجه شهرت

در گذشته قدر مشترک با تواتر معنوی پیدا کرده است ازین ذلک ما اخرجه

الطبرانی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اخبرنی

جبرئیل ان ابنی الحسین یقتل بعدی بارض الطف وجاءنی بهذه التربة

فاخبرنی انها مضجعه از آن جمله است آنچه روایت کرد طبرانی از عایشه

رضی الله عنها که آنحضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خبر داد مرا جبرئیل

باینکه فرزندم حسین کشته شود پس مرا بعد من بزمین طف و آورد بمن این

خاک را پس خبر داد مرا که آن مرقد او باشد بوشیده نماند که طف

بالفتح و تشدید فا موضعی است قریب بکوفه که حالا مشهور بکربلا است

ومنه ما اخرجه ابو داود والحاکم عن ام الفضل بنت الحارث ان النبی صلعم

قال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا یعنی الحسین واتانی

بتربة من تربته حمراء و از آن جمله است آنچه بر آورد ابو داود و حاکم از ام الفضل

دختر حارث یعنی مادر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که هر آینه پیغمبر خدا صلعم

فرمود که آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد مرا باینکه امت من قریب است

که بکشند این پسر مرا یعنی حسین را و داد خاکی از خاک سرخ یعنی خاک سرخ

زمین مقتل او بمن داد واخرج احمد ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال

لقد دخل علی البیت ملک لم یدخل علی قبلها فقال لی ان ابنک هذا

یعنی حسینا مقتول وان شئت اریتک من تربة الارض التی یقتل بها فاخرج

تربة حمراء و براورد امام احمد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بر من اینک

در آمد در خانه بر من فرشته که هرگز نیامده بود بر من پیش از این پس

گفت بمن که این پسر تو که مراد حسین است کشته شود و اگر خواهی بنمایم

ترا از خاک زمینی که کشته شود بر آن پس برآورد خاک سرخ و اخرج

البغوی فی معجمه من حدیث انس ان استاذن ملک المطر ربه ان یزور

النبی صلعم فاذن و النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی بیت ام سلمة فقال یا ام سلمة

احفظی علینا الباب لا یدخل احد فبینا هی علی الباب اذ دخل الحسین علیه السلام

فاقتحم فوثب علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فجعل رسول الله صلی الله علیه

و آله وسلم یلثمه و یقبله فقال له الملک اتحبه قال نعم قال ان امتک

ستقتله وان شئت اریتک المکان الذی یقتل به فاراه فجاء

بسهلة او تراب احمر فاخذته ام سلمة فجعلته فی ثوبها قال ثابت کنا

نقول

نتقول انها کوبلا واخرجه ایضا ابو حاتم فی صحیحه وفی روایة احمد فی المسند زیادة
فاتهم ما ولتنی کفا من تراب احمر وبه آورد بغوی یعنی امام محیی السنة
در معجم خود از حدیث انس گفت اجازت خواست فرشته موکل باران
از پروردگار خویش برای آنکه زیارت کند پیغمبر صلعم را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه
ام المومنین ام سلمه بودند پس گفت آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار
بر ما در را تا اینکه هیچکس در نیاید پس درین اثنا ام سلمه بر در نگهبان بود
ناگاه آمد حسین پس بزور داخل شد در خانه پس برجست بر پیغمبر خدا
صلعم پس پیغمبر خدا صلعم او را در کنار گرفت و در روی او می بوسید پس گفت آن
فرشته بآنحضرت که آیا دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشته
که هر آینه امت تو زود باشد که بکشند این محبوب ترا و اگر میخواهی نمایم
ترا مکانی که کشته شود در آن پس نمود آنرا پس آورد خاک نرم یا خاک سرخ
پس گرفت ام سلمه آن خاک را پس بست آنرا در پارچه خود گفت ثابت که راوی
این حدیث است که بودیم ما که میگفتیم آن زمین کربلا است و نیز بر آورد این حدیث را
ابو حاتم در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند آمده که گفت پس داد
بمن یک کف دست از خاک سرخ یعنی در زیاده مسند امام احمد بجای تحاره سهله

او شد ابی الحمد عبادت نم نا و لکن بقا من تراب احمر و اقع سبب بالجمله این حدیث را

امام محیی السنه در کتاب مصابیح خود از حدیث انس ما آورده و ابو حاتم در صحیح

خود نیز روایت کرده و در زیادت مسند امام احمد هم بتغیر اندک رسیده

واخرج الحاکم والبیهقی عن ام الفضل بنت الحارث قالت دخلت علی

رسول الله صلعم یوماً بالحسین فوضعته فی حجره ثم حانت منی التفاتة فاذا

عیناه رسول الله صلی الله علیه واله وسلم تهراقان من الدموع فقال اتانی

جبرئیل فاخبرنی ان امتی تقتل ابنی هذا واتانی بتربة من تربته حمراء

و بر آورد حاکم و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که در آم

روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم حسین را اولش نهادم در کنار

آنحضرت باز یکباره التفات افتاد از من التفاتی با آنحضرت پس ناگاه

هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم نیز بخت اشکها را پس فرمود

که آمد بمن جبرئیل و خبر داد مرا که هر آینه امت من خواهند کشت این فرزند

مرا و داد مرا خاکی از خاک سرخ مقتل او واخرج ابن راهویه والبیهقی

وابو نعیم عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اضطجع ذات یوم

فاستیقظ وهو خاثر وفی یده تربة حمراء یقلبها فقلت ما هذه التربة

یا رسول الله

یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض العراق و هذه
تربتها و برآورد اسحق بن راهویه و بیهقی و ابو نعیم از ام المؤمنین ام سلمه
که آنحضرت پیغمبر خدا صلعم بر پهلو خوابید روزی پس بیدار گشت در حالیکه
اندوهگین و غمناک بوده و در دست آنحضرت خاکی سرخ بوده که زیر
و بالا میکرد آنرا گفتم که این چه خاک است ای پیغمبر خدا فرمود که خبر داد
مرا جبرئیل که بتحقیق این فرزند یعنی حسین کشته شود بزمین عراق و این خاک
آن مقام است واخرج البیهقی و ابو نعیم عن انس قال استاذن ملک
المطر ربه ان یاتی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فاذن له فدخل علی
الحسین فجعل یقع علی منکب النبی صلعم فقال الملک اتحبه قال النبی صلعم
نعم قال فان امتک تقتله ان شئت اریتک المکان الذی یقتل فیه
فضرب بیده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمه فصرته فی ثوبها و کنا
نسمع انه یقتل بکربلا و برآورد بیهقی و ابو نعیم از انس که کفت اجازت
خواست فرشته موکل باران از پروردگار خود باینکه بیاید بر پیغمبر
خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس اجازت داد او را پس در آن حال در آمد
حسین پس سوار شد بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم پس کفت آن

فرشته آمد و دست میداز این را فرا دو پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
آری گفت آن فرشته به تحقیق امت تو بکشد این را و اگر خواهی بنمایم
ترا مکانی را که در آن کشته شود پس برد دست خود را و بنمود
آن حضرت را خاک سرخ پس بگرفت آنرا ام سلمه و ببست آنرا
با رچه خود را وی گوید که بودیم ما که می شنیدیم که به تحقیق او حسین
کشته شود در کربلا واخرج ابو نعیم عن ام سلمة رضی الله عنها قالت
کان الحسن والحسین یلعبان فی بیتی فنزل جبرئیل فقال یا محمد ان
امتک تقتل ابنک هذا من بعدک واومی الی الحسین واتاه بتربة
فشمها ثم قال ریح کرب وبلاء وقال یا ام سلمة اذا تحولت هذه
التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل فجعلتها فی قارورة روایت
از ام سلمه رضی الله عنها که گفت امام حسن وحسین بازی میکردند
در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد امت تو
بکشد پسر ترا که اینست بعد از تو واشارت کرد بسوی حسین
و آورد خاکی را پس شنید آنحضرت علیه الصلوة والسلام آنرا پس
فرمود که بوی کرب وبلاست وفرمود که ای ام سلمه هرگاه متحول

اخویش

کشته شود این خاک بشیشه ام سلمه پسر من یعنی حسین را اینکه کشته شد پس نگاه کنند ام سلمه آن
خاک را در شیشه بنده نهاده که در بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقولست که روز که
حسین کشته شد آن خاک خون گشت و در بعضی روایات بجای لفظ خاک سنگریزه وارد شده چنانچه
مرویست که چند حصاة مقتل حسین را جبرئیل با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم داد و آنحضرت
بام سلمه سپردند و فرمودند که روزیکه ازین سنگریزه‌ها خون جاری شود بدانکه حسین شهید شده
پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا شد آن شیشه را گشادم و دیدم که ازان سنگریزه
خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقولست که چون شب قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و
نوحه را اندیدم که میگفت نوحه ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب
والتنکیل قد لعنتم علی لسان داود وموسی وحامل الانجیل یعنی ای کشندگان حسین
از روی جهل و نادانی مژده باد شما را بعذاب و شکنجه و بند و مقید بودن به تحقیق لعنت
کرده شده بشما بر زبان پسر داود یعنی سلیمان و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی
عیسی یعنی ای قاتلان حسین حضرت سلیمان و موسی و عیسی علیهم السلام لعنت کرده اند
واخرج ابن عساکر عن محمد بن عمرو بن حسن قال کنا مع الحسین بنهر کربلا فنظر الی
شمر ذی الجوشن فقال صدق الله ورسوله قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دم اهل بیتی وکان شمر ابرص و برآورد اینجا کر

از محمد بن عمرو بن حسن گفت که بودیم همراه حسین در نهر کربلا که قطعه نبات اند پس نظر
کرد حسین بسوی شمر ذی الجوشن پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا و بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم گویا من می‌بینم بسوی سگی ابلق که دهن می‌اندازد در خون اهل بیت من و بود
شمر ابرص یعنی بیماری برص داشت که جلد بدنش از داغهای سفید و رنگی جدا کرده بود
و فی الواقع که این ملعون نسبت بدیگران زیاده تر حریص بخون اهل البیت بوده چنانکه
مخبر صادق علیه الصلوة والتحیه اشاره بان فرموده و اخرج ابن السکن والبغوی فی الصحابة
وابونعیم من طریق سحیم عن انس بن الحارث رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان ابنی هذا یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلک
منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه و هو اورد
ابن السکن و امام بغوی در کتاب الصحابه ابونعیم از طریق سحیم از انس بن الحارث
گفت که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که میگفت تحقیق که این پسر من
حسین کشته شود در زمینی که آنرا کربلا میگویند پس کسیکه حاضر شود از شما در ین واقعه
پس باید که یاری کند او را پس برآمد انس بن حارث که راوی این حدیث
است بکربلا پس کشته شد در انجا همراه حسین علیه السلام مخفی نماند که این حدیث
از احادیث احادیث پس کسیکه این کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق

علم

علیه الصلوٰة والسلام سنیه امتثال مضمون نص بر ذمه او لازم اقدام بنهضه بطلب انس بن الحارث

بانچه واجب الاقتضا بود عمل نمود واخرج البیهقی عن ابی سلمه بن عبدالرحمن ان الحسین

دخل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وعنده جبرئیل فی مشربة عائشة فقال له جبرئیل

ستقتله امتک ان شئت اخبرتک بالارض التی یقتل فیها واشار جبرئیل

بیده الی الطف بالعراق فاخذ تربة حمراء فاراه ایاه واخرجه ابن عساکر من طریق احمد عن

ابی سلمه عن عائشه موصولا و برآورده بیهقی از ابی سلمه بن عبدالرحمن که بدرستیکه

حسین آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بنزد آنحضرت جبرئیل بود در بالاخانه عائشه

بود پس گفت جبرئیل بآن حضرت علیه الصلوٰة والسلام که زود قتل کند او را یعنی حسین را

امت تو واگر بخواهی خبر دهم ترا بآن زمینی که کشته شود در آن واشاره کرد

جبرئیل بدست خود بسوی طف که موضعیست در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سرخ را

پس نمود آن خاک را بآنحضرت و برآورده بیهقی این حدیث را از طریق دیگر از ابی سلمه

از عائشه موصولا یعنی بذکر راوی که شنیده از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و آن راوی درین

حدیث ام المؤمنین عائشه است پس این حدیث موصول است و سند حدیث اول

مرسل است که در آن ذکر راوی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست واخرج

البیهقی عن الشعبی قال ان ابن عمر قدم المدینه فاخبر ان الحسین قد توجه الی العراق

فلحقه فی مسیرة لیلتین من الربذة فقال له ان الله تعالی خیّر نبیه بین الدنیا والآخرة
فاختار الآخرة ولم یرد الدنیا وانکم بضعة منه والله لا یلیها احد منکم ابدا وما صرفها
الله عنکم الا للذی هو خیر لکم فارجعوا فابی فاعتنقه ابن عمر وقال استودعک الله
من قتیل و هر آورد بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر در مدینه بس چون خبر یافت
که امام حسین متوجه بسوی عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت
دو شب از ربذه و ربذه بفتح رای مهمله و بای موحده و ذال معجمه جایی است
رسیده بموضعیست سه منزل از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر امام حسین را
که بتحقیق خدا تعالی اختیار داد پیغمبر را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود پیغمبر
آخرت را و نخواست دنیا را و شما جگر پاره آن حضرت هستید قسم بخدا که والی و متصرف
نگردد دنیا را یکی از شما گاهی و باز داشت دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن
بهتر است در حق شما پس باز گردید پس انکار کرد امام حسین پس در بر گرفت ابن عمر
امام حسین را و گفت که سپردم و گذاشتم ترا بخدا که قتیل و شهید میشوی یعنی [illegible]
ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر روانگی حضرت امام حسین از مکه بجانب عراق
بمسافت شنید شتابانه دوید بعاقبت دو شبانه از ربذه ملاقی گشته بعد ازان که
از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستید

کیا وصف تحیر دیده بنام آخرت اختیار آخرت بدنیا فرموده بدامن شرف
تلوث حطام دنیوی نیالوده و از آنجا که نعیم اخروی را برای ایشان عوض
خزف ریزهای دنیوی قرار داده اند احدی از اهل بیت نبوت تمتع از دنیای
دنی نخواهد یافت پس صواب دید همین است که انعطاف عنان عزیمت در نمود
سلوک طریق مراجعت بمکه معظمه نمائید چون آنحضرت هدف سهام تقدیر
گشته و گردن تسلیم بقضاء الهی خم کرده تن برضاء خدا داده بود
و مسلم آنست که سائق و قاید سرنوشت ازلی بناصیه جبر رضا بقضا
ندارد عرضه این عمر را بسمع قبول نانشنیده فسخ عزیمت اختیار نکرد
ابن عمر هنگام استیداع حضرت امام حسین را در بر گرفته و کلمه تاسف
و تلهف بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این همه دلیل است که در همین
سفر پرخطر کارگذاران قضا و قدر امضای احکام تقدیر خواهند کرد
والا از شرف رفاقت خود را یکسو نمیکشید بلکه باختیار معیت
تحصیل سعادت ابدی میکردید و همین عذر از جانب دیگر خواص
مثل عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و محمد بن الحنفیه و غیر ایشان قابل
قبول است والا از هیچ ابن عباس و دیگر اهل بیت رسالت با وصف علم

بشهادت سید الشهداء در مقام کربلا اتفاق افتاد از موافقت هنگام عزیمت آگه قبر

امکانی نداشت و دلیل انضباطست که ارشاد دلیل سیوطی و اخرج الحاکم

عن ابن عباس رضی الله عنه قال ما کنا نشک واهل البیت متوافرون

ان الحسین یقتل بالطف و برآورد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه که گفت که

شک نمیکردیم ما و اهل بیت با کثرة در اینکه به تحقیق حسین کشته شود

در طف که موضعی در زمین کربلاست بدیهی است که ابن عباس و دیگر اهل بیت

اگر مستند که در همین سفر سابقه از پی کار خود خواهد کرد اصلا

هنگام عزیمت از کوفه دست از رفاقت بر نمیداشتند و حضرت امام را

مکه

وقت عزم عراق تنها نمیگذاشتند و اخرج ابو نعیم عن یحیی الحضرمی

انه سافر مع علی الی الصفین فلما حاذی نینوی نادی صبرا اباعبدالله

بشط الفرات قلت ماذا قال ان النبی صلعم قال حدثنی جبرئیل ان الحسین

یقتل بشط الفرات واراني قبضة من تربته و برآورد ابو نعیم از یحیی

حضرمی که به تحقیق او سفر کرد همراه رکاب امیر المومنین علی کرم الله وجهه

بسوی صفین و آن موضعیست مشهور بکنار آب فرات که در آنجا

جنگ عظیم میانه امیر المومنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد

پیش هرگاه مقابل نینوی شدند آگر دکه صبر و سکینائی کنی ای ابا عبد الله
یعنی حسین بشط فرات راوی گوید که گفتم چیست یعنی این چه گفت
گفت بتحقیق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم که حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل
بآنکه بر آینه حسین کشته شود بر نهر فرات و نمود مرا از تربتی از خاک آن مقام از این روایت
پیدا است که جناب مرتضی کرم الله وجهه را علم بمقتل حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم حاصل بود و تفصیل این اجمال است آنچه ابونعیم از اصبغ بن نباته روایت
کرده چنانکه میفرماید واخرج ابونعیم عن اصبغ بن نباته قال اتینا مع علی رضی الله عنه
علی موضع قبر الحسین فقال ههنا مناخ رکابهم و موضع رحالهم و مهراق دمائهم
فتیة من آل محمد یقتلون بهذه العرصة تبکی علیهم السماء والارض و روایت کرد ابونعیم
از اصبغ بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله عنه در موضع قبر حسین پس
فرمود علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان است و موضع خیمه گاه ایشان
و مکان ریختن خونهای ایشان است نوجوانان چند از آل محمد صلعم کشته شوند در این میدان
که بگرید بر ایشان آسمان و زمین واخرج الحاکم و صححه عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال اوحی الله تعالی الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم انی قتلت بیحیی بن زکریا سبعین
الفا و انی اقاتل بابن ابنتک سبعین الفا و سبعین الفا و بر آورده حاکم

و تصحیح کرده این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که وحی فرستاد حق تعالی
بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بتحقیق من کشتم بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار
کس را از یهود و بتحقیق من خواهم کشت در انتقام فرزند دختر تو هفتاد هزار
و هفتاد هزار را ازینجا عظمت و وجاهت جناب خاتم الانبیا علیه و آله الصلوة و الثنا
نگاه که در نیست که بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته شد و بعوض
انتقام خون حضرت سید الشهدا دو چند آن یعنی یک لک و چهل هزار مقتول گردد
و مصداق این خبر اولا در واقعه مختار و ثانیا در اوایل دولت عباسیه
بر زبان علی شعاع ظهور آمد و اخرج احمد و البیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال رایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی النوم ذات یوم نصف النهار
اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم فقلت ما هذه قال دم الحسین و اصحابه
لم ازل التقطه منذ الیوم فاحصی ذلک الوقت فوجده قد قتل ذلک الیوم
و بر آورد احمد و بیهقی از ابن عباس گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
را روزی در خواب بوقت نیمروز پریشان موی غبارآلود و در دست مبارک شیشه
که در آن خون است پس گفتم که این چیست فرمود که خون حسین و یاران او است که
چیدم و بر داشتم از امروز قتل او و ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آن روز را

و نیز نقل از ابن عباس کرده که آن وقت را باز در یافتیم که حسین کشته شده
حسین همان ساعت یعنی روزیکه من این خواب دیده بودم واخرج الحاکم والبیهقی
عن ام سلمة قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المنام وعلی رأسه
ولحیته التراب فقلت ما لک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین آنفا و بروایت
حاکم و بیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را در خواب و حال آنکه
سر و ریش مبارک آنحضرت خاک آلوده بود پس گفتم که چه حال است پس فرمود پیغمبر خدا
که الحال در مقام قتل حسین حاضر بودم بر ناظرین اسفار اخبار و آثار مخفی
و مستتر نخواهد بود که چون صدمه ماده عباس که رحمه بر ایشان را بهم از کفار ملعون رسیدند
عنان رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم تمام شب از خواب باز داشت حال پر ملال اصحاب
رسول خدای متعال را در معرکه کربلا قیاس باید نمود که از تشنگی عترت طاهره و
قتل و قمع نونهالان گلشن رسالت و سیادت خصوصا قتل سر سلسله نبوت و امامت
یعنی امام حسین علیه السلام و رفتن اهل بیت بر شتران خشک پالان و نزول مصائب
بیکران بر وقت تشنگان و یتیمان بر روح مقدس سرور عالم آنچه گذشته باشد
بهر ابر ایشان در موی سر مبارک غبار آلودگی جسم مقدس والتقاط خون
آنسرور و دیگران او از زمین و داشتن در شیشه و خاک آلوده بودن سر و

آن حضرت و حاضر شدن بمقتل حسین چنانکه در روایت ابن عباس و ام سلمه
چه عجب بلکه هرگاه آواز گریه حسین در طفلگی آنحضرت را ایذا رسانیده
حضرت سیدة النسا را در زمین خصوص بخطاب بسیار که گریه حسین مرا ایذا میرساند
محافظت فرموده نسبت سانحه کربلا را چه باید گفت که از ابتدا آدم تا این وقت
حسین بمقام احد نخستم ندیده و هیچوقت شنیده الا بر قیام قیامت بوقت بوقت
نمی بود جای آن بود که امروز حلقه آسمان پاره پاره شده مانند قطرات
بر زمین چکیدی و دامن زمین تحمل نتوان از ما چاک چاک گردیدی مادام
باشند چون بارید آسمان و سیاه شدن جهان و غیر آن از حوادث زمان
که بیان کنیم وارد روایت است و اخرج البیهقی و ابو نعیم عن نضرة الازدیة
قالت لما قتل الحسین مطرت السماء دما فاصبحنا وجبابنا وجرارنا وکل شیء
لنا ملان دما و بر آورد بیهقی و ابو نعیم از نضره ازدیه گفت که چون
شهید شد حسین خون بارید آسمان پس صبح کردیم ما این حالت که جمیع خنبها و سبوهای ما پر
که از آن ما بود پر از خون بود و اخرج البیهقی و ابو نعیم عن الزهری قال بلغنی
انه یوم قتل الحسین لم یقلب حجر من احجار بیت المقدس الا وجد تحته
دم عبیط و بر آورد بیهقی و ابو نعیم از زهری گفت که بمن رسید که

کشته شد حسین برگردانیده نشد ریگی از سنگهای بیت المقدس مگر یافته شد زیر
آن خون تازه و در عبارت سرخی و اخرج البیهقی عن ام حبان قالت یوم قتل الحسین
اظلمت علینا ثلاثا و لم یمس منا احد من زعفرانهم شیئا فجعله علی وجهه الا احترق
و لم یقلب حجر بیت المقدس الا وجد تحته دم عبیط و بر آورد بیهقی از ام حبان
گفت روزی که کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و نیست کسی از ما که از زعفران
خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر سوخته شد و گردانیده نمی شد سنگی از بیت المقدس
مگر یافته شد زیر آن خون تازه و در عبارت سرخی و نیز روایت که امروز هیچ سنگی
در دنیا برداشته نشد که زیر آن خون تازه هم نبات سرخی بود و اخرج البیهقی عن علی بن مسهر
قال حدثتنی جدتی قالت کنت ایام قتل الحسین جاریة شابة فکانت السماء
ایاما تبکی له و بر آورد بیهقی از علی بن مسهر گفت که جده او را حدیث کرد گفت
که بودم در ایام شهادت حسین دختر نوجوان پس آسمان میگریست بر وی چند روزها
باید دانست که روایات عدیده در باب گریه آسمان از سلف منقول است
چنانکه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که از روز قتل حسین تا سه روز
دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و از ثعلبی منقول است که
آسمان بر حسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی اوست و گویند که آسمان تا ...

سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق یکپاره آسمان که حالا پیداست بعد قتل حسین
حادث شده و قبل از آن این سرخی نمود و وجود بر آسمان نداشت و از ابن سعد
نیز مرویست که سرخی شفق در آفاق آسمان قبل از شهادت شاه شهیدان امری محسوس نبود
و ابن جوزی گوید که علت در سرخ شدن آسمان آنست که چون از عروض غضب خون
بچهره می‌آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد و ذات باری عز اسمه که منزه از جسم
و لوازم آنست نشانه غضب خود را بدین نحو سرخی کناره آسمان ظاهر کرد با این که سرخی
شفق و لیل روشن بر عظمت این معصیت فاعلان چنین ظهور رنگ غضب الهی بر
ایشان کند و بعضی گویند که قتل حسین با معصیت در آسمان اثر کرد و نیز او
بمرتبه رسیده بود که از سرخی آسمان دیوارها و عمارتها بهر رنگ لاف معصفر
گشته بود و نوادر شوربت از آسمان چندان بارید که بجد [illegible] و در روز قتل
حسین خون از آسمان بارید که تا مدتی نشان آن بر زمین باقی ماند و سر [illegible]
و لباسی که رنگین بخون از آسمان گردید سرخی رنگ آن تا پاره شدن ماند و زوال [illegible]
ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از آسمان خون بارید که از
خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه روان بود و سر حسین را که بدار الاماره
کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه ها خون روان گردید و [illegible]

نقلست سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران من ساله مرد و هیبت ابر
و ام حبان گوید و مرویست که در روز قتل حسین آفتاب بکسوف رفت که ستاره ها
در روز نمودار شد و مردم گمان بردند که قیامت قائم گشت و این از اعاظم علامات
بود که از جمله آثار و علامات بست که از نسا میشود و اخرج البیهقی عن جمیل بن مره
قال اصابوا ابلا فی عسکر الحسین یوم قتله فنحروها وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا
ان یسیغوا منها شیئا و براوی بیهقی از جمیل بن مره نقلست که لشکریان یزید
لشکریان یزید شتر را که در لشکر حسین بودند روز قتل آن حضرت بستند و نحر کردند
شتران را و بخیتند آنها را پس کردند گوشت شتران مانند حنظل تلخ بود
نتوانستند که از حلق فرو برند از ابن جوزی و از ترجمه صواعق منقولست که قافله
ورس از یمن بسوی عراق میرفت چند بار لشکر یزید که بر آنجانب میرفت مرافقت کردند
شتران که بار ورس بودند ورس آنها تمامی خاکستر شدند و بعضی گویند که ورسی که در لشکر
قاتلان بود در روز قتل حسین همه خاکستر شدند و شتران را که حلال کردند از گوشت آنها
آتش بر می آمد و این سوانح برای عبرت سامعان و حیرت ناظران بوده و آنچه
برای بعضی قاتلان بست بیان میرود و اخرج ابو نعیم من طریق سفیان عن جدته
قالت لقد رأیت رجلان قتل الحسین فاما احدهما فطال ذکره حتی کان یلفه واما الاخر فکان

لیستقبل الزاویة لبقیة حتی یاتی علی آخرها فماید وی و بر آورد ابو نعیم از ابی ابراهیم

سفیان از جد خود گفت حاضر شدند دو مرد قتل حسین را اما یکی از آن دو پس عضو تناسل او دراز شد تا اینکه می پیچید آنرا و گویند که در کمر می بست

و گویند که بکردن همچو ریسمان می پیچید و اما دیگری پس حالش بجای رسید که استقبال میکرد دیگ های پر از آب را بدهن خود تا آنکه تمام مینوشید آنرا و سیر نمیشد

و همچنین قاتلان دیگر بعذاب و نکال مبتلا شده مردند چنانچه بعضی از آن انشاء الله اگر خدا خواست در خاتمه مذکور شود و بعضی از آثار و علامات نوحه جن نسبت

آنرا با حسین شنیدند اخرج ابو نعیم عن حبیب بن ثابت قال سمعت الجنیة

تنوح علی الحسین وهی تقول (مسح النبی جبینه * فله بریق فی الخدود * ابواه فی علیا قریش * وجده خیر الجدود) و بیرون آورد

ابو نعیم از حبیب بن ثابت گفت که شنیدم زنی را از جنیان که میگریست بر حسین در حالیکه میگفت که مسح نمود پیغمبر

پیشانی او را پس بود برای او نور و لمعان در رخسارها پدر و مادرش از بزرگان قریش و بود جدش بهترین جدها یعنی جنیه نوحه میکرد بر حسین

و میگریست بر آن و میگفت آنچه بیانش رفت و اخرج ابو نعیم من طریق

ابن حبیب

حبيب بن ثابت عن ام سلمة قالت ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبي صلى الله عليه
واله وسلم الا الليلة وما ارى ابني الا قد قتل يعني الحسين فقالت لجاريتها
اخرجي فاسالي فاخبرت انه قد قتل وان الجنية تنوح شعر الا يا عين
فاحتفلي بجهد ومن يبكي على الشهداء بعدي على رهط تقودهم المنايا
الى متجبر في ملك عبدي ويرا اورد ابو نعيم از طريق حبيب بن ثابت
از ام سلمه كه گفت شنيدم نوحه و گريه جن را از روزيكه وفات يافت
پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم مگر امشب و نمي بينم مگر اينكه پسرمن به تحقيق
كشته شد يعني حسين پس فرمود كنيز خود را كه بيرون رو پس بپرسي
پس خبر داد كنيز با اينكه به تحقيق كشته شد حسين و ديد جنيه نوحه ميكند
ميخواند آگاه باش اي چشم پس گريه و زاري بكن بكوشش تمام و كيست
كه گريه كند بر شهيدان بعد از من بر گروهي كه كشيد ايشان را اسباب
موت بسوي ظالم سركش در سلطنت زمان من ميگويند كه حضرت ام سلمه
بعد دريافت اين خبر آنقدر گريست كه از هوش رفت و تا دير غشي بر او
طاري ماند واخرج ابو نعيم عن مزيدة بن جابر الحضرمي عن امه قالت
سمعت الجن تنوح على الحسين وهي تقول شعر انعى حسينا هبلا

كان حسين جليلاً و بر آورد ابو نعيم از مزید بن جابر حضرمی از مادر خود
گفت کی شنیدم جن را که با آواز بلند گریه میکرد بر حسین و میگفت
که خبر مرگ حسین میرسانم غمگین شده بود حسین که صبر و استقلال
پوشیده نماند که سابق گذشت که مراد از نوحه درینمقام گریستن
بیاد کردن اوصاف حمیده و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام
نه نوحه متعارف و مرسوم اهل بدعت و عمل زمان جاهلیت که آن نزد
علما حرام و در احادیث صحیحه وعید شدید بران وارد شده
ابو نعیم من طریق ابن لهیعة عن ابی قبیل قال لما قتل الحسین احتزوا
راسه وقعدوا فی اول مرحلة یشربون النبیذ فخرج علیهم قلم
من حدید فکتب سطرا بدم اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة
جده یوم الحساب و بر آورد ابو نعیم از طریق عبد الله بن لهیعه
مشهورست از ابی قبیل گفت که هرگاه شهید کردند حسین را
و نشستند در اول منزل می نوشیدند نبید را پس برآمد بر ایشان
قلمی از آهن پس نوشت سطری از خون آیا امید میدارند گروهی که کشتند
حسین را شفاعت جد او روز حساب یعنی چون سر مبارک جناب
شهید

سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی شام می بردند همین که در اول
منزل رسیدند و بخوردن نبید تمر مشغول شدند دیدند که قلم آهنی از غیب
پدیدار شد و سطری یعنی بیت مرقوم را بخون نوشت و بعضی گویند که چون
جمال اهلبیت را بر شتران نشانند و سر امام مظلوم علیه السلام را بر نیزه کرده
بطرف شام روانه شدند بمنزلی رسیدند و در آنجا دیری بود در دیر سنگی
را فرو کشیدند دیدند که بر دیوار آن دیر بیت مزبور مرقوم است از راهب
آن دیر پرسیدند که نویسنده این بیت کدام است راهب گفت که من اینقدر
میدانم که این بیت بر این دیوار از مدتها پانصد سال قبل از بعثت نبی شما
نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار دیر شکافته شد و دست
و قلم از آن بیرون آمد این بیت را بخون نوشت و گویند که چون
راهب بحال اسیران اهلبیت وقوف یافته سر مبارک سید الشهدا را
بر سر نیزه دیده با خود گفت که این قوم بد کسانند که پسر نبی خود را
کشتند و اهل بیت او را ذلیل و خوار کردند و با آن جماعت اشقیا
مخاطب شده گفت که ده هزار درم از من اینک بگیرید و این سر
را نیز دهید تا امشب پیش من بگذارید تا یزیدیان که از پس من حق

آتش طمع بود قبول نمودند پس آن سر آنحضرت را مبارک را از دست ایشان

گرفته بخلوت برده غسل داد و بعد خوشبو مالیده بر زانوی خود نهاده

انوار خدا در جمال حق نما میکرد و بدیده سر خود مشاهده می نمود که انوار

تجلیات از سر مبارک تا آسمان میرود و طبقات نورانی دید که

از آسمان بر سر مبارک میریزد بمجرد ملاحظه این حال مسلمان شد و اقرار

خود را بمحبت و ولای اهل بیت و انقیاد احکام اسلام گذرانید و آن

موعود پرداخته ده هزار درم بان گروه بدبختان داد هر گاه آن

درمها را از صره کشیده خواستند که میانه خود ها قسمت نمایند دیدند

که آن درم ها خاکستر بوده بود و بر یکطرفی هر یکی از آنها آیه ولا تحسبن الله غافلا

عما یعمل الظالمون و بر طرفی آیه کریمه و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب

ینقلبون رقم بود بر اصحاب بصیرت و اصحاب معرفت پوشیده و پنهان

نبوده باشد که این همه آثار عجیبه و شواهد غریبه که بیان رفت برهان

ساطع و حجت قاطع بر عظمت واقعه کربلا و شهادت سید الشهدا است

لیکن امریکه عجیب تر از آن متصور نیست بگوش حق نیوش باید شنید

که ارشاد می رود و ختم کلام بران می شود و اخرج ابن عساکر عن المنهال

بن عمرو قال انا والله رأيت رأس الحسين حين حمل وانا بدمشق وبين يدي الرأس
رجل يقرء سورة الكهف حتى بلغ قوله تعالى ام حسبت ان اصحاب الكهف
والرقيم كانوا من آياتنا عجبا فانطق الله تعالى الرأس بلسان ذرب
قال اعجب من ذلك قتلي وحملي و براورد ابن عساکر از منهال بن عمرو
گفت که من بخدا دیدم سر حسین را وقتیکه برداشته شده بر نیزه و من
بدمشق بودم و پیش سر مبارک مردی میخواند سوره کهف را تا آنکه رسید
باین آیه که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از اعجوبه‌های
قدرت ما بودند پس گویا کرد خدا تعالی سر مبارک را بزبان تیز و فصیح پس
گفت عجیب تر ازین کشته شدن من و بر نیزه برداشته شدن سر من نیست
پوشیده نماند که قصه اصحاب کهف که تا سه صد و نه سال بغار در خواب رفتند
و چون بیدار شدند یکروز یا پاره از آن مقدار بخواب خود را پنداشتند
هر چند نشانه عجایب قدرت الهی هست چنانچه تفاصیل این قصه در تفاسیر
قرآن و کتب تواریخ بجای خود مذکور هست لیکن قتل شاهنشاه و حمل
سر مبارکش بر نیزه عجیب تر از آن هست نمی بینی که جماعه یزیدیان با وصف
تفوه بکلمه شهادت و اقرار نبوت خاتم الرسالت و انقیاد اسم

پرده هستند و ... رسالت را پامال حملات و اهانت ... هستند

اسلام لطمع خام حطام دنیوی بقتل فرزند رسول و جگرگوشه بتول و سرور

نوجوانان بهشت را به تیغ و خنجر بریده بسر نیزه کشیدند و مستورات

سراپرده عصمت و طهارت را بی پرده بر اشتران بی

شهر بشهر گردانیدند و دیگر از دست بیداد آن بیدینان

بسیر وقت اهلبیت نبوت رفت بیان شمه از آن بزبان قلم گذشت

و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را مومن و مسلم

فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب

خاتمه

در بیان حال قاتلان خستگان آل بر کسانیکه تصفح کتب تاریخ

نموده اند مخفی نبوده باشد که اکثر که مباشر قتل و سهیم و شریک

قاتلان و راضی و خورسند بشهادت شاه شهیدان گردیدند قطع نظر

از عذاب و نکال اخروی که مستحق و سزاوار آنست در این دار

بسزای کردار خود رسیدند چنانچه از زهری منقول است که هر کس که

در معرکه کربلا بمعرض مقابله حضرت سید الشهدا بود فی دیدن عذاب

و کشیدن سزای اعمال بد از دنیا نرفت بعضی بقتل رسیدند و بعضی

نابینا شدند و بعضی را رو سیاه گشت و بعضی را در ...

ملک و دولت از دست رفته و بعضی به تنگی مردند و بعضی بعقوبات دیگر مبتلا
شدند مرهم نیست که جماعتی با همدیگر حرف میزدند که هیچکس را از دشمنان
حسین ندیدیم که بدون ابتلا در مصیبت و بلا از دنیا رفته باشد که پیری
از آن جماعه گفت که من شریک قتل حسین بن علی بوده‌ام و هنوز مصیبتی بر آن
حالم نگشته در این سخن بود که برای راست کردن فتیله چراغ از جای خود
برخاست شعله چراغ او را درگرفت و سوزشی در نهاد وی افتاد که
دور جماعه می گشت و میگفت که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خویشتن را
بدریا انداخت چون این آتش افروخته قهر الهی بود آب دریا آتش
خاصیت روغن گرفته چنان او را سوخت که وجه نیز حطب جهنم شد
و از سدی روایت کرده اند که شخصی مرا ضیافت طلبید مردم
ذکر اسم شریک مجلس بودند که در میانه کلام تذکره معرکه کربلا بر زبان آمد
گفتند که هر که شریک قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده بمرد میزبانی
که امیر مجلس بود بی محابا گفت که من حاضر معرکه کربلا بودم و هیچ
آفتی بمن نرسیده هنوز این حرف با تمام نرسیده بود که شعله از چراغ
برجست و بر بدنش افتاد و آن کس را تمام سوخت راوی گوید بخدا

که من چشم خود نیز دیدم که گوییا انگشت سوخته افتاده بود و بعضی گویند که مردی از لشکر

ابن زیاد که سر حسین را با فتراک بسته بود بهار و رنگ او مسطری شبت دا تا بدانکه دیدند روی او

تیره و تاریک تر از قیر گشت گفتند نه تو که خوبترین مردم در حسن و جمال بودی چه شد که روی تو

بدین رو سیاه گشت گفت از روزی که سر حسین را بفتراک بسته ام دو کس هر روز بازوی مرا

در هر چه باز گرفته کشان کشان بآتش می برند و از آنجا بر می آورند و باز هر

از این روز رویم سیاه و حالتم بنهایت آخر الامر بهمان عذاب مبتلا مانده رنگی از وادی

شد و از واقدی منقول است که پیرمردی از حاضران مقتل حسین علیه السلام نابینا گشت و

سبب پرسیدند گفت که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را بخواب دیدم که آستین را باز

چیده و دست مبارکش شمشیر بود کشاده و در پیش آن حضرت نطعی

ده تا قاتلان حسین را ذبح کشتا بر سر نطع سر انداخته اند بهمین نظر الجنایت

نفرین کرد و میلی از خون در چشم او کشید که کور شد و گویند که سرخی آسمان از

قتل حسین بود که در گیتی هیچ روز و هیچ تیره شده عرب گاه می کرد

کرده که آنکس که تیری بگلوی عبدالله که مشهور به علی اصغر است زده بود دیدم

که جانب روان حرارتی و لب او بر و دید انشد که هر چند وی

تشنگی نمی شد و عقب او تنور آتش می افروختند بهمچنان او مبتلا می کرد

۱۳۶

منیت که سبو سبو آب بخورد و دو غربا العطش از کام و دهان او بلند بود آخر تشنگی شق
شد و بهمان عقوبت بمرد داستان شمه از حال جمعی هم خواهم که حاضر معرکه کربلا بودند
اما خواص بسر حال یزید پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن سعد و شمر بد گهر و نشر آن بر زبان
مجملا باید شمرد که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین دل خوش کرد حق تعالی انتقام از
قطع نظر از امراض جسمانی که هر چند شاق تر باشد لیکن بلحاظ سزای اعمالش احتمال آن
سهل است بارتکاب افعال شنیعی مبتلا کرد که صورت عذاب الهی می نماید بکشف آن از
ناصیه حال آن بدمآل نمودار بود من جمله آن تخریب مدینه منوره است که از سبب ویرانی
تا سه روز عوام و خواص سکنه آن بلده طیبه از قتل و غارت امان نیافتند و بقصد کشتن
از صحابه کشته شدند و خانه ام المؤمنین حضرت ام سلمه را تاراج نمودند و تا سه روز
نمازیان شریف نماز در مسجد نبوی نکردند و سگان و کبوتر بر منبر سقف مسجد شریف جا داشتند
و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریر شرح مجال خود میلرزد و نیز یزید بانی در مسجد نبوی که مورد
فیوض ملائک مقدس چه بود بسطبل آورند و از آن جمله تخریب کعبه معظمه که از سنگ
منجنیق تا صحن حرم محترم برگشت ستونهای مسجد بشکست و لباس کعبه را سوختند و
برده که حرم کعبه کشیده بود از ... سوختند تا آنکه روغن بر خانه کعبه را
فی لباس ... بیت الله در ابتدا و هر سنامند و از آنجمله است ... و اباحت

منهیات شرعیه از قبیل زنا و شرب خمر و نکاح خواهر و برادر با خواهر و امثال آن
که دلیل صریح است بر کفر و کافری او است و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود مسطور
است القصه آن شوربخت سه سال و هشت ماه با ابتلای چنین عقوبات از دنیا
خود دم زده بیست و پنجم ربیع الاول در شهر حمص که شهری از بلاد شام است
واصل جهنم گشت و سنین عمرش سی و نه سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل
از دنیا برفت و از اتفاقات آنکه روزی که هتک حرمت کعبه از جور رواعد بر حرم
بظهور آمد همان روز آن شقی در خیره خسران راه عاقبت کرد
اقامت خود را از دنیا بدر برد و چون یزید بن معاویه مرد معاویه پسر یزید را
که در حیات خویش ولی عهد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند
که معاویه پادشاه شد بر منبر رفته بعد حمد خدای جل و علی و نعت سرور انبیا
علیه الصلوة والثنا گفت که خلافت امین مضبوط خدا و حق خلفای با صفا
جد من معاویه بن ابی سفیان از راه خلاف با علی مرتضی که احق و اولی
بخلافت بود نزاع و جدال کرد بعد او پدرم که بهیچ وجه اهلیت استحقاق
نداشت بر تخت سلطنت نشست و هر آینه استحکام حکومت خود جهت حسین
بن علی فرزند رسول را کشت آخر جوانمرگ شد و نکال و وبال

68

چند روزه همراه خود برد و بعد از ین زار زار گریست و گفت که من میدانم که مختار با حسین
بد بود که پدرم نمود و باز گشت او به سوی جهنم است که اولاد رسول خدا را
قتل کرد و شعرا درباره او مباحث ساختند و تخریب مدینه طیبه پرداخت و هتک حرمت خانه
کعبه روا داشت بعد ازین خلافت قدمی چند به اولاد ابوسفیان رسید تا آنکه
راضی شود امیر کرد او بعد ازین عقد بیعت خود را از گردن مسلمانان برداشت و بعد ازین
از منبر فرود آمد و بعد از آن نشسته در خانه خود را بر روی خلایق بست و بعد از آن
بجوار رحمت حق پیوست اما حال حصین مآل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بد بخت
در قتال مختار بن عبید ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را چون مختار بعد از تسلط خود بر کوفه
بگرفت مروی است که چون مختار تسلط بر کوفه یافت عرض شیر آذر بست او فرمان داد
که سامیکه در لشکر ابن سعد شریک قتال حسین بن علی بودند بگیرند همه ایشان را بعد حساب
چند کس را نشان دادند همه را گردن زده بر دار کردند و مختار غلام خاص خود را فرمود تا
ابن سعد را حاضر کنند حفص ابن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است
مختار گفت که حالیا از حکومت ری و اعمال آن دست برداشته چگونه در خانه نشسته روز
قتل حسین چرا خانه نشینی اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد بریدند و پسرش را
نیز کشتند و شمر را طلبیده سر گردن زد و سرهای ایشان را پیش محمد بن حنفیه فرستاد

پس حکم داد که بقیه مردمانی که در لشکر ابن سعد و معرکه کربلا بودند هر کرا یافتند بگیرند

چون مردم شنیدند که مختار در خون و قصاص حسین بسته از کوفه قصد کردند به بصره گریختند

لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس را که دست می‌یافتند می‌کشتند و بعضی می‌گریختند و خانه

او را غارت می‌کردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود

که اول هر دو دست و پای او ببریدند بعد از آن سر او را بریدند پس شمر [illegible]

و شمر را و دیگران را که از لشکریان ابن سعد یافتند بعقوبتی کشتند القصه چون مختار

از قتل ابن سعد و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعن و العذاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد

در فکر قتل ابن زیاد افتاد چنانکه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بجنگ

ابن زیاد فرستاد پس ابراهیم بر سر موصل واصل شد ابن زیاد [illegible]

که مقاتله [illegible] از موصل و [illegible] لشکر کشیده بجای [illegible]

تا آنکه دم صبح محاربه از طرفین بظهور آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام را

که همراه ابن زیاد بود شکست داد چون فوج ابن زیاد هزیمت خورده رو به فرار نهاد

لشکر ابراهیم تعاقب فراریان افتاد و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف

هر کس که یابند زنده نگذارند چنانکه بسیاری از همراهان ابن زیاد از جان گذشتند

و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم

ابراهیم آنرا پیش مختار بکوفه فرستاد چون سر ابن زیاد بکوفه رسید مختار بزم عیش
آراسته و اهالی کوفه یکجا ساخته بدار الاماره جلوس کرده فرمود که سر ابن
زیاد حاضر کنند چون سرش حاضر کردند گفت که اینست سر ابن زیاد ای مردم
کوفه ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را از بنده نگذاشت و از
مفتاح النجا منقولست که در واقعه مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل رسیدند
و این واقعه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری بعد شش سال از معرکه کربلا
اتفاق افتاد و بروایات صحیح مرویست که هرگاه سر ابن زیاد و سرداران او را
پیش مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد
رفت و اندکی قرار گرفته از دهان او برآمد باز در بینی رفت تا غایب شد
گویند که مار بدینسان سه بار آمد و رفتی کرد بالجمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر ذی الجوشن
و عمر بن الحجاج و قیس بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی
و عبد الله بن قیس و حکم بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید
بعقوبتها مبتلا شده بقتل رسیدند و تنهای اینها را از زیر سم اسپان
گذاشتند و اسپان را بر آنها دوانیدند چنانکه استخوانها ریزه ریزه
گردید با خاک برابر شد و پوشیده مباد که در کتب تاریخ اختلاف بسیار است

در بعضی دیگر قتل ابن سعد و شمر و غیره قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن
و کیفیات مقاتلات و تفصیل حکایات که بیان شد در ضمن اخبار واقعه کربلا بروایت حاکم
نقل شده سر آن اشقیا را بعد از قتل حسین ... بدست مختار یکبار آنها را ... کوفه
از بلیه بیهایت کار ظهور در ناصیه احوال مختار کرده چنانچه تفصیل احوال آن در
در کتب تاریخ مسطور است و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مسلط
شد داعیه محاربه با عبدالله بن زبیر در سر گرفت چون عبدالله بر اراده مختار
وقوف یافته مصعب بن زبیر برادر خود را بمجادله مختار نامزد کرد چون مصعب
بمحاربه مختار روان گشت میانه مصعب و مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح نصیب
مصعب گردید و مختار در آن معرکه بقتل رسید بعد از آنکه مصعب بن زبیر بر کوفه و والی
آن استیلا یافت عبدالملک بقتال مصعب برخاسته میان ایشان قتالی گرم ساخت
و فتح یاب شد و مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسید از ابن
عمیر لیثی منقول است که با عبدالملک گفت که من اول سر حسین را
روبروی ابن زیاد دیدم بعد از آن سر ابن زیاد در پیش مختار بعد از آن سر مختار
در حضور مصعب بعد از آن سر مصعب را در مجلس تو می بینم پس از این دارالاماره
پناه میجویم که بد مکانیست که بار گشت سرهای ایشان با ...

با صفای این سخن از مجلس برخاست و گفت که بنای این قصر نامبارک را از بنا
در آرند مجملاً هرگاه عبد الملک بر مصعب ظفر یافت و بموجب کینه شده کوفه
و نواحی آن در تصرف او در آمد خواست که سپاه برای قتال عبد الله بن زبیر
بمکه فرستد در اول وهله مجلس اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال
در آن حرام است چگونه محاربه نماید آخر روزی حجاج پیش عبد الملک حاضر شد
گفت من دوش بخواب دیده ام که سر ابن زبیر را از تنش بریده ام
عبد الملک دانست که حجاج راضی بعزیمت مکه برای مقاتله ابن زبیر است فوج
خود را بنام حجاج کرده بمکه فرستاد حجاج که اصلش از طائف بود چون
بدانجا رسید سپاه دیگر جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده نائره قتال را
با ابن زبیر باشتعال آورد و کمر گستاخیها بسته در حین محافظت آن ادا
کعبه را منجنیق از دست اعتقاد گذاشت تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون
گلستان گردید و عبد الله بن زبیر شربت شهادت چشید بعد از آن این
مرحله بهم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق و حجاز و دیگر ممالک
استقرار گرفت و تا هزار ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر سوره کریمه
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ نذیل کریمه لیلة القدر خیر

من ألف شهر از حضرت امام حسن علیه السلام مروی است که مراد از هزار
ماه مدت ملک بنی امیه است [illegible] بطور آمده است [illegible] تاریخ
[illegible] محمد [illegible] الله [illegible] محمود [illegible]
سنه [illegible] اطلاعات کلیه [illegible] نسخ از [illegible]
[illegible] رضا [illegible]
در ماه ذی [illegible]





